

ماهیت بنی اسرائیل (صهیونیسم) در قرآن کریم



محمد تقی صرفی پور



مقدمه

بعد حمد و شکر الهی و سلام و درود فراوان بر محمد مصطفی(ص) و اهل بیت طاهرینش.

یکی از اقوام بشریت که در قران کریم از آنها مرتب صحبت شده است قوم بنی اسرائیل می باشند.

اسرائیل لقب حضرت یعقوب است و بنی اسرائیل، فرزندان ایشان می باشند.

مطالبی که قران کریم درباره بنی اسرائیل بیان کرده معمولا درباره صفات خیلی بد این قوم می باشد.

اینکه اینها پیامبران را می کشتند. اینکه پیامبران را اذیت می کردند.

اینکه گوش به حرف پیامبرانشان نمی دادند . اینکه با وجود دیدن

معجزات فراوان ، درخواست می کردن برای ما بتی قرار بده تا ما هم بت

بپرستیم! و البته همین ها بعد گوساله پرست شدند و....

در این کتاب درباره ویژگی های بنی اسرائیل مخصوصا یهود زمان
ما، مطالب متنوعی آورده شده است.

بهار 1403. کرمانشاه

ماهیت قوم بنی اسرائیل در قران کریم

قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا
الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ^۱

بگو: ای یهودیان! اگر گمان می کنید که فقط شما دوستان خدایید نه مردم دیگر، پس آرزوی مرگ کنید اگر راستگویید [چون دوستان خدا برای رسیدن به لقاء او مشتاق مرگ هستند

(۷) وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيهِمْ ۚ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ

ولی آنان به سبب گناهای که مرتکب شده اند هرگز آرزوی مرگ نمی کنند، و خدا به ستمکاران داناست. (۷)

8

قُلْ إِنِّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ۖ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمٍ
(۸) الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

بگو: بی تردید مرگی را که از آن می گریزید با شما دیدار خواهد کرد، سپس به سوی دانای نهان و آشکار بازگردانده می شوید، پس شما را به (اعمالی که همواره انجام می دادید، آگاه خواهد کرد. ۸)

در آیات پنجم تا هشتم سوره جمعه خداوند یک سوال از یهود می کند
 که اگر فقط شما دوستان خدا هستید و بقیه مردم دوست خدا نیستند
 پس درخواست کنید زودتر بمیرید تا داخل بهشت شوید!
 ولی هرگز این درخواست را نمی کنید چون می دانید چه اعمال بسیار
 بدی در کارنامه شما ثبت شده است! ولی خداوند از اعمال ظالمانه شما
 کاملاً خبر دارد....

اری در حالی که یهود خود را قوم برگزیده خدا می دانند ولی در حقیقت
 بدترین قوم هستند و عذاب دردناکی در انتظار آنان می باشد.

مذمت بنی اسرائیل

بنی اسرائیل در آیات متعددی مذمت شده اند و در این آیات به
 عذاب هایی مانند لعن، کوردلی و رسوایی در دنیا و آخرت اشاره و دلیل
 این عذاب، گناهان این قوم دانسته شده است؛ از جمله:
 اینکه یهود اولیاء خدا هستند و بقیه مردم اولیاء خدا نیستند!

جمعه ایات 5 تا 8

گمراهی با وجود آیات و نشانه‌های فراوان:

..سوره بقره، آیه ۲۱۱

..نافرمانی پیامبران(سوره بقره، آیه ۲۴۶

انکار نبوت پیامبر اسلام(ص):

..سوره شعراء، آیه ۱۹۷

عمل نکردن به کتاب آسمانی:

..سوره بقره، آیه ۸۵

اسراف:

..سوره مائده، آیه ۳۲

شرک:

..سوره مائده، آیه ۷۲

آسیب‌رسانی به پیامبران و انکار آنان:

..سوره مائده، آیه ۱۱۰

تفرقه و اختلاف با وجود نعمت‌های الهی:

.سوره یونس، آیه ۹۳

فساد در زمین:

.سوره اسراء، آیه ۴

گوساله پرستی:

.سوره بقره، آیه ۵۱

بهانه گیری (معروف به بهانه های بنی اسرائیلی):

.سوره بقره، آیه ۶۱

پول دوستی و فخر فروشی:

.سوره بقره، آیه ۲۴۷

خون ریزی:

.سوره بقره، آیه ۸۴ و ۸۵

استکبار در برابر پیامبران الهی:

.سوره بقره، آیه ۸۳ و ۸۷

بنی اسرائیل قومی ناسپاس....

خداوند بنی اسرائیل را که جز بردگی، اسارت و ذلت چیزی نداشتند
توسط حضرت موسی (علیه السلام) از چنگال گروه ظالم و ستمگر
فرعونی نجات داد و آنها را وارثانشان قرار داده و «بر همه جهانیان
برتری بخشید»

اما این جمعیتی که به این نعمت بزرگ نایل شدند آیا شکر گزار و
قدردان بودند یا این که راه کفر، لجاجت و عناد را در پیش گرفتند؟
هر کسی که اندک آشنایی از این قوم داشته باشد در می یابد اینان تمام
عهدهایی را که خداوند به وسیله موسی (علیه السلام) از آنها گرفت ()
پرستش خداوند یگانه، نیکی به پدر، مادر، بستگان، یتیمان و مستمندان،

گفتار نیک و خوشرفتاری با مردم، بر پا داشتن نماز و ادای زکات، دوری

از اذیت و آزار و خونریزی، قبول رسالت پیامبران الهی را زیر پا

گذاشتند که در ایه 83 بقره به ان اشاره شده است::وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي

إِسْرَآئِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ

وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا

قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ.... که می فرماید جز افراد کمی، همه بنی

اسرائیل این عهدهارا زیر پا گذاشتند....و برای خداوند شریک قائل

شدند که در سوره توبه ایه 30 فرمود::وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ.... که

سخنان شرک آلود نسبت به خداوند گفتند. که در سوره مائده ایه 64 به

این سخنان اشاره نموده است::وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ ۚ غُلَّتْ

أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا ۚ بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ ۚ وَلَيَزِيدَنَّ

كَثِيرًا مِّنْهُمْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا ۚ وَالْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ

وَالْبَغْضَاءَ إِلَى ۚ يَوْمِ الْقِيَامَةِ ۚ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ ۚ

وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا ۚ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ...و یهود گفتند:

دست [قدرت] خدا [نسبت به تصرف در امور آفرینش، تشریع قوانین و

عطا کردن روزی] بسته است. دست هاشان بسته باد و به کیفر گفتار

باطلشان بر آنان لعنت باد؛ بلکه هر دو دست خدا همواره گشوده و باز است [به هر چیز و به هر کس] هر گونه بخواهد، روزی می دهد. و مسلماً آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده است، بر سرکشی و کفر بسیاری از آنان می افزاید. و ما میان [یهود، نصاری و گروه های دیگر] آنان تا روز قیامت کینه و دشمنی انداختیم. هر زمان آتشی را برای جنگ [با اهل ایمان] افروختند خدا آن را خاموش کرد، و همواره در زمین برای فساد می کوشند، و خدا مفسدان را دوست ندارد.....

در این ایه به عداوت یهود با هم تا روز قیامت و همچنین به اینکه در تمام کره زمین اینها توطئه می کنند تصریح شده است...

سرگردانی تا چهل سال بخاطر نافرمانی بنی اسرائیل از حضرت

موسی(ع)

این قوم لجوج با تمام لجاجتی که داشتند به دستور حضرت موسی به سوی سرزمین مقدس فلسطین حرکت کردند تا آنجا را نیز از لوٹ وجود شرک و بت پرستی پاک کنند، اما لجاجت و نافرمانی انها باعث شد که حضرت موسی موفق نشود..در آیات 21 تا 26 مائده در این رابطه توضیح فرموده است: يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ. قَالُوا يَا مُوسَىٰ ۖ إِنِّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنَ نَدْخُلُهَا حَتَّىٰ ۖ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا

دَاخِلُونَ... قَالُوا يَا مُوسَى ۖ إِنَّا لَنَ نَدْخُلَهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا ۖ فَادْهَبْ أَنتَ
وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ.. قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ ۖ أَرْبَعِينَ سَنَةً ۖ
يَتِيهِونَ فِي الْأَرْضِ ۖ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ.... وقتی که به دستور
حضرت موسی باید برای نبرد با دشمن آماده می شدند گفتند: ای موسی
در آن سرزمین (جمعیتی) نیرومند و ستمگرند و ما هرگز وارد آن
نمی شویم تا آنها از آن خارج نشوند؛ اگر آنها از آن خارج شدند ما وارد
خواهیم شد (ولی) دو نفر از مردانی که از خدا می ترسیدند، و خداوند به
آنها، نعمت (عقل و ایمان و شهامت) داده بود، گفتند: شما وارد دروازه
شهر آنان شوید؛ هنگامی که وارد شدید، پیروز خواهید شد. بر خدا
توکل کنید اگر ایمان دارید. (بنی اسرائیل) گفتند: ای موسی! تا آنها در
آنجا هستند ما هرگز وارد نخواهیم شد، تو و پروردگارت بروید و (با
آنان) بجنگید، ما همین جا نشسته ایم (موسی) گفت: پروردگارا! من تنها
اختیار خودم و برادرم را دارم، میان ما و این جمعیت گنه کار، جدایی
بیفکن. خداوند (به موسی) فرمود: این سرزمین مقدس تا چهل سال بر
آنها ممنوع است (و به آن نخواهند رسید)؛ پیوسته در زمین (در این

بیابان) سرگردان خواهند بود و درباره (سرنوشت) این جمعیت گنه کار،
غمگین مباش

نفاق یهود

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا

(نساء ایه 145)

البته منافقان را در جهنم پست‌ترین جایگاه است و برای آنان هرگز یاری
نخواهی یافت

همیشه انسان‌های دنیا طلب و بی ایمان برای برخورداری از مزایای ایمان
و حفظ جان‌شان از پرده نفاق استفاده می‌کنند تا به مقاصد اصلی خود نایل
شوند.

خداوند در قرآن می‌فرماید: «و هنگامی که مؤمنان را ملاقات می‌کنند
می‌گویند ایمان آوردیم؛ ولی هنگامی که با یکدیگر خلوت می‌کنند

(بعضی به بعضی دیگر اعتراض کرده) می گویند: چرا مطالبی را که خداوند (درباره صفات پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) -) برای شما بیان کرد به مسلمانان بازگو می کنید، تا (روز رستاخیز) در پیشگاه خداوند بر ضد شما به آن استدلال کنند؟! آیا نمی فهمید؟! «وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بِغُضُوبِهِمْ إِلَىٰ بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ ۖ أَفَلَا تَعْقِلُونَ} بقره 76... هنگامی که با مؤمنان دیدار کنند، می گویند: ما ایمان آوردیم. و چون با هم خلوت می کنند [از روی اعتراض و ایراد] به یکدیگر می گویند: چرا حقایق را که خدا [در تورات درباره پیامبر اسلام] برای شما بیان کرده به مؤمنان می گویند تا [روز قیامت با این حقایق] در پیشگاه پروردگارتان بر ضد شما استدلال کنند؟ آیا تعقل نمی کنید [که نباید زمینه استدلال بر ضد خود را در اختیار مؤمنان گذارید؟!].....

علامه طباطبایی در تفسیر این آیه شریفه می فرماید: «دو جریمه و جهالت یهودیان که در آیه مورد بحث بدان اشاره شده یکی نفاق ایشان است که در ظاهر اظهار ایمان می کنند تا خود را از اذیت و طعن و قتل حفظ کنند و دوم این است که خواستند حقیقت و منویات درونی خود را از خدا

بپوشانند، و خیال کردند اگر پرده پوشی کنند می‌توانند امر را بر خدا
مشتبه سازند با این که خدا به آشکار و نهان ایشان آگاه است. همچنان
که در این آیه از سخنان محرمانه ایشان خبر داد.

ذلت یهودیان

این سنت الهی است که هر قومی کفر و سرپیچی از دستورات خدا و
انحراف از توحید به شرک پیشه کند و بی باکانه به کشتن رهبران الهی
بپردازد باید ذلیل و سرگردان باشد. چرا که مهر ذلت و بیچارگی بر آنها
زده شده است تا زمانی که توبه کنند و بسوی خدا باز گردند.

خداوند در قرآن سوره ال عمران ایه 112 می فرماید: ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ
أَيْنَ مَا تُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ
وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ۚ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ
الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ ۚ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ...

«آنها محکوم به ذلت و خواری هستند به هر کجا که یافت شوند، مگر به
دین خدا و عهد مسلمین در آیند. و آنان پیوسته مستحق خشم خدا و
اسیر بدبختی و ذلت شدند از این رو که به آیات خدا کافر شده و
پیغمبران حق را به ناحق می کشتند، و این نابکاریها به خاطر نافرمانی و
ستمگری همیشه آنها بود

و تاریخ نیز گواه روشنی بر ذلت آنان می باشد(به خاطر روحیه نژاد
پرستی و تجاوزی که در قوم یهود موجود است؛ بارها از جانب دیگران
مورد حمله قرار گرفتند از جمله کسانی که یهود را سرکوب کردند
(...عبارتند از: طالوت، پادشاه روم، هیتلر و

این ذلت و خواری ادامه دارد و تا زمانی که روح تبه کاری و جاه طلبی در
آنها وجود دارد ادامه خواهد داشت. می بینیم با وجود سرمایه های

هنگفت و حمایت همه جانبه از طرف غول‌های اقتصادی دنیا و با وجود سلاح‌های هسته‌ای در مقابل عده‌ای از جوانان مؤمن حماس و گروه‌های دیگر فلسطینی ، به ستوه آمده و کاری از پیش نبرده و نخواهند برد. (ان شاء الله).

یهود با خشونت و دشمنی باطنی و ظاهری که نسبت به اسلام دارند تا آنجا که خداوند متعال آنها را از سخت‌ترین مردم در دشمنی با مؤمنان معرفی می‌کند، امروزه در چهره‌ای نو به نام صهیونیسم نمایان شده و به عنوان تهدید بزرگی برای اسلام و مسلمانان و کشورهای اسلامی جلوه نموده است.

سخن روی یهودی که پیرو واقعی شریعت حضرت موسی (علیه‌السلام) می‌باشد، نیست چون که ما دین و شریعت حضرت موسی (علیه‌السلام) را دین و شریعت الهی و حضرت موسی (علیه‌السلام) را یکی از پیامبران بزرگ الهی و صاحب شریعت (اولوالعزم) می‌دانیم، بلکه مقصود ما کسانی هستند که با نام صهیونیسم همه نوع فجایع، فساد و جنایات را مرتکب می‌شوند و از دین یهود، مسلکی به نام صهیونیسم منشعب

کردند و با سیستم‌های اطلاعاتی بسیار قوی و سرمایه‌های نامشروع توانستند نبض سیاست دنیا را در دست گیرند و غالب سیاسیون و سردمداران دنیا را کورکورانه به دنبال خود بکشانند.

اینها پیرو کسانی هستند که عهدهایی را که با خدا بستند، گسستند و در مقابل پیامبران خدا، بهانه جویی کرده و از آنها تمرد می‌نمودند و در یک روز چندین پیامبر الهی را کشتند و قصد جان پیامبر آخرالزمان حضرت محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را کردند. و جهت از بین بردن اسلام به هر نوع کاری دست می‌زدند. اینان نیز همان اهداف را دنبال می‌کنند؛ ولی هماهنگ با مقتضیات زمان و با ابزار و وسایل جدید و پیشرفته که تحقیقا این خطرناکتر از گذشته است.

الان یهود در دنیا به نهایت ذلت رسیده است. یهود در بین هیچ ملتی محبوبیت ندارد. حتی در خود امریکا که حکومتش بوسیله صهیونیست‌ها اداره میشود می‌بینیم مردم علیه اسرائیل تظاهرات می‌کنند و لعنت بر رژیم کودک کش می‌فرستند

در اخبار آمده بود:

حداقل 200 دانشگاه آمریکا در کنار دانشجویان دانشگاه‌های فرانسه، استرالیا، انگلیس و کانادا در اعتراض به جنایات هولناک رژیم صهیونیستی در غزه اعتصاب و تظاهرات بی‌سابقه‌ای را آغاز کرده‌اند. بسیاری از اساتید برجسته و شناخته‌شده این دانشگاه‌ها، ضمن حضور در جمع معترضان، خواستار آزادی صدها دانشجویی هستند که از سوی نیروهای تا دندان مسلح دستگیر شده‌اند.

کشتن پیامبران از ویژگی های قوم یهود!

بنا بر تصریح آیات متعددی از قرآن، بنی اسرائیل، تعدادی از پیامبران خود را کشتند؛ بلکه از برخی قرائن به دست می آید که این گناه بزرگ، برای آنها امری عادی شده بود. منابع اسلامی پیامبرانی مانند زکریا و یحیی را از جمله پیامبران کشته شده دانسته اند.

در قتل، گاهی خود شخص قاتل نیست؛ اما اسباب قتل فرد را فراهم می کند. گاهی نیز قتل، مباشرتی است که در آن خود شخص بدون واسطه، عمل قتل را انجام می دهد. این آیات می تواند ناظر به هر دو شیوه باشد که کشته شدن پیامبران گاه مستقیماً توسط خود آنان انجام

شده و گاه با توطئه، تحریک و افشای راز، قدرتمندان را به کشتن
 پیامبران ترغیب و تشویق می کردند....در یکی از این آیات، خداوند
 می فرماید: مهر ذلت و خواری بر (پیشانی) آنان زده شد و به خشم خدا
 گرفتار شدند: «**ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ
 الْحَقِّ**»؛ {بقره 61} این ذلت و خشم خدا به خاطر آن بود که آیات خدا را
 انکار می نمودند و پیامبران خدا را به ناحق می کشند و این اعمال آنان به
 سبب کفر و عصیانشان بود و آنان قومی تجاوزگر و کفرپیشه بودند و به
 گناه کردن عادت داشتند...کشته شدن انبیا توسط بنی اسرائیل در آیات
 دیگری نیز آمده است. **[إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ
 بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ
 أَلِيمٍ]** {ال عمران ایه 21....}

منابع اسلامی پیامبرانی (مانند زکریا و یحیی) را ذکر کرده اند و طبیعتاً
 تعداد این کشته شدگان بسیار بیشتر بوده؛ به حدی که بنابر برخی
 روایات، بنی اسرائیل در یک روز **سیصد پیامبر** را کشتند^۲ اینان در حالی
 پیامبران را می کشتند که علم به نبوتشان داشته و یقین داشتند که اینان

. [سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۱، ص ۷۳، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.]^۲

فرستادگان خداوند هستند و با این عمل گناه خود را دو چندان می کردند....

انها هارون برادر موسی را هم تهدید به کشتن کردند: **قَالَ ابْنُ أُمِّ إِيْسَى الْقَوْمِ اسْتَزِعِفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي** {اعراف 150}....

یهود ادعا کردند حضرت عیسی را انها کشتند! **وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ** {نساء 157}...

یهود چند بار برای کشتن پیامبر اسلام توطئه کردند و در نهایت پیامبر عزیز ما بدست زن یهودیه مسموم گردید و با زهر ان زن بشهادت رسیدند...

از آیات قران بر می آید که بنی اسرائیل، پیامبران را به صورت یک عادت مستمر به قتل می رساندند

ظاهر آیه مورد بحث این است که «يَقْتُلُونَ {ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ} عطف بر «يكفرون» است. در نتیجه «كانوا» بر سر «يقتلون» نیز تکرار می شود و این دلالت دارد که

پیامبر گُشی در میان بنی اسرائیل به صورت عادت و خصلت زشت لازم
}³ درآمده بود.

وقتی انها پیامبران را به قتل می رسانند پس کشتن مردم فلسطین بویژه
زنان و کودکان فلسطینی برای انها عادی می باشد.

{جوادى آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، ج ۴، ص ۶۵۰، قم، اسراء، ۱۳۷۸ ش³}

دوره ۵ سال اخیر

تعداد شهدای فلسطینی

آمار دقیقی از شهدای فلسطینی بعد از جنگ ۶ روزه در سال ۱۹۶۷ وجود ندارد اما شهادت ۴۲ هزار فلسطینی ثبت شده.



۱۱,۰۰۰

نفر شهید در
انتفاضه دوم ۱۹۹۹



۱۰,۹۶۹

نفر شهید در
انتفاضه اول ۱۹۸۷



۳,۰۰۰

کودک شهید
از ۱۹۶۷ تاکنون



۳,۸۱۲

نفر شهید در
نوار غزه ۲۰۰۹



۴

نفر شهید فعال
رسانه ای از ۱۹۶۷ تا ۲۰۱۴



۱۳

نفر شهید روزنامه نگار
از ۱۹۶۷ تا ۲۰۱۴



۴۸

نفر شهید
در سال ۲۰۲۰



۱۵۱

نفر شهید
در سال ۲۰۱۹



۲,۲۴۰

نفر شهید در جنگ
۵۱ روزه در سال ۲۰۱۴



بنی اسرائیل ششصد پیامبر داشته‌اند

بنی اسرائیل فرزندان یعقوب نبی هستند.

به نقل از برخی احادیث شیعه، بنی اسرائیل ششصد پیامبر داشته‌اند که نخستین‌شان موسی(ع) و آخرین‌شان عیسی(ع) بوده است.^۴ از این میان، موسی(ع) و عیسی(ع) را اولوالعزم می‌گویند؛ یعنی پیامبرانی که شریعت جدیدی داشتند که خدا به آنها وحی کرده بود.

برخی دیگر از پیامبران بنی اسرائیل عبارت‌اند از: یوسف، یوشع، هارون، داوود، سلیمان، الیاس، الیسع، یونس، عزیر و زکریا.

۴. صدوق، خصال، بی‌تا، ج ۲، ص ۶۳۴

یهودیان صهیونیست یکی از بزرگ‌ترین دشمنان اسلام

طبق نص قرآن و شهادت تاریخ یکی از بزرگ‌ترین دشمنان اسلام در طول ۱۴ قرن گذشته، قوم یهود بوده است و تا زمانی که این جاه‌طلبی‌ها و نژادپرستی‌ها وجود داشته باشد، این دشمنی نیز تداوم خواهد داشت.

خداوند متعال در آیه ۸۲ سوره مائده می‌فرماید:

«لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيَّيْنَ وَرُهَبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ»

«مسلماناً یهودیان و کسانی را که شرک ورزیده‌اند دشمن‌ترین مردم نسبت به مؤمنان خواهی یافت و قطعاً کسانی را که گفتند ما نصرانی هستیم، نزدیک‌ترین مردم در دوستی با مؤمنان خواهی یافت زیرا برخی از آنان دانشمندان و رهبانانند که تکبر نمی‌ورزند».

متأسفانه قوم یهود بسیاری از پیامبران را آزاد دادند حتی به حضرت موسی(ع) نیز که پیامبر خودشان بود نیز آزار رساندند،

در آیه ۵ سوره صف در این رابطه آمده است:

«وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تُوذُّونَنِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ
إِلَيْكُمْ فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ؛

و هنگامی که موسی به قوم خود گفت ای قوم من! چرا آزارم می‌دهید با
اینکه می‌دانید من فرستاده خدا به سوی شما هستم پس چون [از حق]
برگشتند خدا دل‌هایشان را برگردانید و خدا مردم نافرمان را هدایت
نمی‌کند.

در این آیه بنی اسرائیل به عنوان قوم فاسقین ذکر شده‌اند

خداوند علمای یهود را به الاغ تشبیه کرده است!

در آیه ۵ سوره جمعه آمده است: «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» آمده است: «مثل کسانی که [عمل به] تورات بر آنان بار شد [و بدان مکلف گردیدند] آنگاه آن را به کار نبستند همچون مثل خری است که کتاب‌هایی را بر پشت می‌کشد [و] چه زشت است وصف آن قومی که آیات خدا را به دروغ گرفتند و خدا مردم ستمگر را راه نمی‌نماید

خدای متعال در آیات چهارم و پنجم سوره اسراء «وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا» (۴) فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا» به دو بار فساد بنی‌اسرائیل بر روی زمین اشاره فرماید: «و در کتاب آسمانی [شان] به فرزندان اسرائیل خبر کرده و می‌دادیم که قطعاً دو بار در زمین فساد خواهید کرد و قطعاً به سرکشی بسیار بزرگی برخواید خاست. پس آنگاه که وعده [تحقق] نخستین آن دو فرا رسد بندگان از خود را که سخت نیرومندند بر شما می‌گماریم تا

میان خانه‌ها]یتان برای قتل و غارت شما] به جست‌وجو درآیند و این
«تهدید تحقق‌یافتنی است

خاک‌های اسرائیلی نیز معتقد هستند عمر آن‌ها ۸۰ سال است که در
حال حاضر چهار سال بیشتر از آن باقی‌نمانده است، آن‌ها معتقد هستند

عمر صهیونیست‌ها به دست قوم فارسی یعنی مردم ایران به پایان

میرسد..

بعضی دیگر از ویژگی های قوم یهود...

قساوت قلب

فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (زمر 22)؛ »

از جمله بیماری های روانی و گناهان قلبی که در عقل و شرع درمان علاج آنها لازم و ضروری است، بیماری قساوت قلب (سنگ دلی و سخت دلی) است. افزون بر این که خود قساوت قلب، بیماری و علامت ناسالمی دل انسان است؛ سبب بیماری های دیگری هم می شود که از جمله آنها انحراف انسان از صراط مستقیم عبودیت در گفتار و کردار است.⁵ قرآن کریم آثار وخیم قساوت قلب را این چنین بیان می کند: «أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (زمر 22)؛ » پس آیا کسی که خدا سینه اش را برای (پذیرش) اسلام گشاده، و (در نتیجه) برخوردار از نوری از جانب پروردگارش می باشد (همانند فرد تاریک دل است)؟ پس وای بر آنان «. که از سخت دلی یاد خدا نمی کنند، اینانند که در گمراهی آشکارند

(قلب سلیم، چاپ 12، تهران: دارالکتب الاسلامیه، 1374. ص 303).⁵

قرآن کریم از این سنگ دلی یهود این گونه سخن می گوید: «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (بقره 74)؛ سپس دل های شما (یهودیان) بعد از این واقعه سخت شد؛ همچون سنگ یا سخت تر از آن؛ چرا که برخی از سنگ ها می شکافد و از آن، نهرها جاری می شود، و پاره ای از آنها شکاف بر می دارد و آب از آن تراوش می کند، و پاره ای از خوف خدا (از فراز کوه) به زیر می افتد؛ اما دل های شما چنین نیست و خداوند از اعمال شما غافل نیست»

بر پایه شواهد و قرائن فراوان، یهود در طول تاریخ از سنگ دل ترین ملت ها بوده و هست؛ چنان که اگر زمانی بر منطقه ای حاکم می شدند با بی رحمانه ترین شیوه دست به کشتار می زدند. شاید آنان این طور جنگیدن و خونریزی را از تورات تحریف شده گرفته باشند که در اسفار مختلف از آن سخن به میان آورده است از جمله «...هیچ کسی را زنده نگذارید و به کسی رحم نکنید. پیر و جوان دختر و زن و بچه همه را از

بین ببرید. (کتاب مقدس، پیشین، سفر حزقیال، 9: 5 - 6.) و در سفر اشعیا نبی این گونه آمده است «هر که

گیر بیفتد با شمشیر یا نیزه کشته خواهد شد. اطفال کوچک در برابر چشمان والدینشان به زمین کوبیده خواهند شد. خانه‌هایشان غارت و زنان بی عصمت خواهند گردید.» (سفر اشعیا نبی، 13: 10 - 16.) این بینش و نگرش را خداوند چنین در قرآن به نقد می‌کشد: چون از شما پیمان محکم گرفتیم که خون همدیگر را مریزید و یکدیگر را از سرزمین خود بیرون نکنید؛ سپس شما به این پیمان اقرار کردید و خود گواهید؛ ولی باز همین شما هستید که یک دیگر را می‌کشید و گروهی از خودتان را از دیارشان بیرون می‌رانید و به گناه و تجاوز بر ضد آنان به یک دیگر کمک می‌کنید؛ و اگر به اسارت پیش شما آیند به دادن فدیة آنان را آزاد کنید؛ با آن‌که نه تنها کشتن بلکه بیرون کردن آنان بر شما حرام شده است. آیا شما به پاره‌ای از کتاب تورات ایمان می‌آورید و به (پاره‌ای دیگر کفر می‌ورزید). (بقره 84)

ظلم و جنایت یهود

جنایاتی را که ملت یهود در طول تاریخ انجام داده نمی‌توان فراموش کرد؛ چنان که اشاره شد، این روحیه ستمگری را شاید از تورات تحریف شده یاد گرفته‌اند، یعنی دانشمندان یهود هنگام نگارش تورات، قسمتی از آن را طوری بیان کرده‌اند که روح ستمگری و تجاوز را در میان قوم خویش رواج دهند تا بتوانند جنایات خویش را توجیه کنند.

عبدالفتاح طبّاره» در این زمینه چنین می‌گوید: «جنایات یهود در «سرزمین عرب به صورتی بود که بدن‌ها را به لرزه می‌انداخت و امروز نسل جدید یهود به پیروی از افکار نیاکان خود به جنایات و کشتار «وحشتناک دست زده است

هم‌چنین گوستاوبون چنین می‌نویسد: «ملت یهود هیچ‌گاه از جنایات جدا نبوده است آنها اسیران فراوانی می‌گرفتند، و بدن‌های آنها را با ارّه پاره می‌کردند و جلو سگ‌ها می‌ریختند و مردم شهر از کوچک و بزرگ و پیر و جوان را سر می‌بریدند.» (طباره، پیشین ص 111)

قرآن کریم، آنها را آدم‌کش و قاتل انبیاء معرفی نموده و می‌فرماید: «إِنَّ
الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ يَقْتُلُونَ الَّذِينَ
يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (ال عمران 21)؛ «کسانی
که به آیات خدا کفر می‌ورزند و پیامبران را بناحق می‌کشند، و
«دادگستران را به قتل می‌رسانند، آنان را از عذابی دردناک خبر ده

جنايات صهيونيست ها در قرن حاضر

برخی از جنایات رژیم صهیونیستی را در قالب آمار مرور می‌کنیم:

۱. ۱۳۰۰: تعداد روستاهای تخریب شده فلسطینی از ۱۹۴۸
۲. ۸۰۰ هزار: ۸۰۰ هزار نفر از جمعیت ۲ و نیم میلیونی روستاهای فلسطینی آواره شدند
۳. ۷۰: جنایات و کشتارهای وسیع از زمان اشغال (صبرا و شتیلا و....)
۴. ۱۵ هزار: تعداد شهدای فلسطینی از زمان اشغال
۵. ۸۵ درصد: ۸۵ درصد مساحت فلسطین تاریخی تحت سیطره رژیم صهیونیستی است و این رژیم از آن بهره‌برداری می‌کند و تنها ۱۵ درصد این سرزمین در اختیار فلسطینیان است.
۶. ۶/۷ میلیون: تعداد آوارگان فلسطینی در جهان؛ هم اکنون جمعیت فلسطینیان در جهان به حدود ۱۳/۳۵۰ میلیون نفر رسیده است نزدیک به

۵/۹۸۶ میلیون نفر آواره در کشورهای عربی و حدود ۷۲۷ هزار نفر هم در دیگر کشورها زندگی می‌کنند.

۷. ۵۸ اردوگاه: ۲۸/۷ درصد از آوارگان فلسطینی در ۵۸ اردوگاه زندگی می‌کنند. ۱۰ اردوگاه در اردن، ۹ اردوگاه در سوریه، ۱۲ اردوگاه در لبنان، ۱۹ اردوگاه در کرانه باختری و ۸ اردوگاه در باریکه غزه

۸. ۲ هزار: ۲ هزار شهید و ۱۰ هزار زخمی در جنگ ۵۱ روزه

طرح عبری جدید دیوارنگاره میدان فلسطین تهران با تشبیه نتانیا هو و

هیتلر

با شهادت بیش از ۳۵ هزار فلسطینی در چند ماه گذشته، جدیدترین [?] دیوارنگاره میدان فلسطین تهران با طرحی از تشبیه نتانیا هو و هیتلر، همراه با شعار «هیتانیا هو؛ قاتل بیش از ۳۵ هزار انسان در غزه» رونمایی شد.

ثروت پرستی و مال اندوزی

در تاریخ بشریت هیچ امتی مانند یهود وجود نداشته که این چنین شیفته ثروت و مال دنیا باشد. آنها برای به دست آوردن مال، از هر راهی استفاده می‌کردند گرچه مخالف با شرف و حیثیت انسانی باشد. (عفیف عبدالفتاح طباره، پیشین، ص 81). قرآن کریم کسانی را که فقط به دنبال مال اندوزی هستند و هیچ گونه بهره‌ای از معنویات و هدایت ندارند به حیوانات تشبیه کرده و می‌فرماید: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (اعراف 179)؛ «آنها دل‌ها [= عقل‌ها] بی دارند که با آن اندیشه نمی‌کنند و نمی‌فهمند؛ چشمانی که با آن نمی‌بینند، و گوش‌هایی که با آن نمی‌شنوند. آنها هم چون چهار پایانند، بلکه گمراهتر. اینان همان «غافلانند (چرا که با داشتن همه گونه امکانات هدایت باز هم گمراهند

یهودیان با این که پیامبران زیادی داشتند و می توانستند با بهره گیری از مواعظ و نصایح آنان از ضلالت و گمراهی نجات یابند، ولی همیشه در غفلت بودند، و تنها به جمع آوری مال دنیا فکر می کردند، تا آن جایی که به مرحله ی پرستش مال می رسند؛ چنان که عیسی ابن مریم (س) به آنها می فرماید: «لَا تَعْبُدُوا رَبِّينَ اللَّهَ وَ الْمَالَ». عقیف عبدالفتاح طباره، پیشین، ص 81). یعنی دو خدا را پروردگار و ثروت را عبادت نکنید

قرآن کریم حقیقت حال یهود و شدت علاقه آنان را به زندگی مادی دنیا، این گونه توصیف می کند: «وَلْتَجِدَنَّهُمْ أَخْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَحِّزٍ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ» (بقره 96)؛ «آنان (یهودیان) را حریص ترین مردم حتی حریص تر از مشرکان بر زندگی (این دنیا و اندوختن ثروت) خواهی یافت (تا آن جایی) که هر یک از آنها آرزو دارد هزار سال عمر به او داده شود. در حالی که این عمر طولانی او را از کیفر «و عذاب (الهی) باز نخواهد داشت و خداوند به اعمال آنها بیناست

به فرموده‌ی قرآن، یهود حریص‌ترین مردم به زندگی دنیا است و به خیال این که عمر طولانی مانع از عذاب الهی می‌شود همیشه این آرزو را داشته‌اند. شاید یکی از علل مال اندوزی یهود عدم اعتقاد آنان به جهان آخرت در مقام عمل می‌باشد خداوند متعال در قرآن کریم با اشاره به این عقیده یهود این گونه می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ (ممتحنه 13)؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید با مردمی که خداوند آن‌ها را مورد غضب قرار داد. (یعنی یهودیان که ملت مغضوب علیهم هستند چنان که در آیه 90 سوره بقره گفته شد.) دوستی نکنید آن‌ها از». آخرت مأیوسند همان گونه که کفار مدفون در قبرها مأیوس می‌باشند از ویل دوران‌ت نقل شده که «یهود به جهان پس از مرگ معتقد نیست و پاداش و کیفر را منحصر به زندگی دنیا می‌داند.» (عفیف عبدالفتاح طباره، پیشین، ص 83)

رباخواری

ربا یکی از محرمات الهی است، که انسان‌های حریص به دنیا گرفتار آن هستند. با این که در شریعت موسی و عیسی (ع) ربا منع شده بود، باز هم یهودیان به آن عمل کرده و اموال خود را به این وسیله آلوده می‌کردند. قرآن کیفر این رفتار ناپسند ایشان را عذاب دنیوی و اخروی دانسته و می‌فرماید: «فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَ بَصَدَّهِمْ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا وَ أَخَذِهِمُ الرَّبُّوَ وَ قَدْ نُهِوا عَنْهُ وَ أَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَ أَغْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (نساء 160)؛ «پس به سزای ستمی که از یهودیان سر زد و به سبب آن که (مردم را) بسیار از راه خدا باز داشتند، چیزهای پاکیزه‌ای را که به آنان حلال شده بود حرام گردانیدیم و (به سبب) ربا گرفتنشان با آن که از آن نهی شده بودند و به ناروا مال مردم خوردنشان و ما برای کافران آنان عذابی دردناک». آماده کرده‌ایم

این آیه شریفه نشانگر روح طغیانگر مادی آنهاست که در راه رباخواری گام بر می‌داشتند. از شواهد تاریخی، چنین استفاده می‌شود که این ملت، نظام مالیشان را براساس ربا پایه گذاری کرده‌اند. «رو تشلد» می‌گوید: یهودیان، نظام اقتصادی جهان را براساس ربا قرار داده‌اند. آن‌ها به هر منطقه‌ای که وارد شدند، به زمامداران قرض دادند تا سیاست آنها را به نفع خود کنترل کنند.

برخورد یهودیان با پیامبر اکرم(ص) بعد از بعثت

یهودیان بعد از بعثت نبی مکرم اسلام(ص) کارشکنی‌های فراوانی انجام دادند که در این گفتار فقط به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود.

الف) خیانت یهود بعد از جنگ احد: پیامبر اکرم(ص) در اوایل هجرت به مدینه روزهای سختی را می‌گذراندند، از طرفی تعداد مسلمانان کم و از طرف دیگر فشار دشمنان اسلام بیش از حد بود. به همین جهت پیامبر اسلام(ص) برای آسوده خاطر بودن از داخل مدینه با قبایل مختلف یهودیان مدینه عهدنامه‌هایی نوشتند که مسلمانان را آزار و اذیت نکنند(المجلسی، ج 19، پیشین، ص 110 – 111)

با این وجود عده‌ای از یهودیان مدینه پس از حادثه اُحُد به سوی مکه رفتند تا با مشرکان مکه بر ضد پیامبر اسلام(ص) هم‌پیمان شوند. پس پیمانی را که با رسول خدا(ص) و مسلمانان داشتند شکستند(الطبرسی، ج 3، پیشین، ص 92). قرآن کریم به این مطلب چنین اشاره می‌کند: «أَلَمْ

تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيْبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَ يَقُولُونَ
لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيْلًا(نساء 52)؛ آیا کسانی را
که از کتاب (آسمانی) نصیبی یافته‌اند ندیده‌ای؟ که به جبت و طاغوت
ایمان دارند، و درباره کسانی که کفر ورزیده‌اند می‌گویند: اینان از کسانی
«که ایمان آورده‌اند راه یافته‌ترند»

ب) کارشکنی‌های یهود در مورد اتحاد مسلمانان: به برکت حضور مبارک
پیامبر اکرم(ص) در مدینه دو قبیله «اوس» و «خزرج» از جنگ و
خونریزی دست برداشتند، و در سایه ایمان به تعالیم اسلامی مانند دو
برادر در کنار هم زندگی آرام و پر نشاطی داشتند. این اتحاد و
همبستگی، سخت یهودیان را متأثر کرد، تا این که روزی یکی از آنها به
نام «شامس» فرصت را برای اجرای طرحی شوم و تفرقه‌انگیز مناسب
دید، و جوانی را مأمور کرد که اتحاد آنان را به هم بزند. این جوان
یهودی با بازگویی خاطرات تلخ دوران درگیری و خونریزی بین اوس و
خزرج، آنان را سخت به جان هم انداخت که نزدیک بود آتش جنگ بار
دیگر میان آنان شعله‌ور شود، پیامبر اکرم(ص) از نقشه شوم یهودیان
پرده برداشت و با پند و اندرز مسلمانان را متوجه این نقشه نمود.(جعفر

سبحانی، ج 1، پیشین، صص 468-469). قرآن کریم در آیاتی از سوره آل عمران به این ماجرا و کارشکنی یهود این چنین اشاره کرده می‌فرماید: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ (آل عمران، 99-100)؛ بگو: ای اهل کتاب چرا کسی را که ایمان آورده است، از راه خدا باز می‌دارید، و آن (راه) را کج می‌شمارید، با آن که خود (به راستی آن) گواهید؟ و خدا از آنچه می‌کنید غافل نیست. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر از فرقه‌ای از اهل کتاب فرمان برید، شما را پس «از ایمانتان به حال کفر بر می‌گردانند

گویا همیشه این طور بوده که گروهی از دشمنان اسلام کارشان نفاق افکندن و تفرقه انداختن میان مسلمانان بوده است. ولی آنچه که مهم و لازم می‌باشد هوشیاری مسلمانان در برابر این گونه تفرقه‌ها می‌باشد.

(ج) جاسوسی علیه مسلمانان: عده‌ای از قوم یهود برای ضربه زدن به مکتب نو پای اسلام در مدینه دست به جاسوسی می‌زدند حتی به نقل

مورخان، برخی از احبار یهود به ظاهر اسلام آوردند تا به مقاصدی که دارند برسند، ولی در باطن به رسول خدا(ص) ایمان نداشتند، بلکه در زمره منافقان بودند.(، ابن هشام، ج 2، ص 175)

یهودیان جهت دست یابی به اسرار مسلمانان از چنین افرادی استفاده می کردند و اطلاعات راجع به محافل مسلمانان را در اختیار رهبران خود قرار می دادند تا تدبیرات لازم را برای مقابله با مسلمانان طراحی نمایند.

(د) ایجاد بحران اقتصادی: یکی از اقدامات دشمنان اسلام محاصره اقتصادی بوده و هست. سران یهود مدینه برای این که مسلمانان را از آیین اسلام برگردانند و یا اعتقادات آنها را تضعیف نمایند، آنان را در بحران اقتصادی شدیدی قرار می دادند؛ به طوری که عده ای از مسلمانان به ویژه مهاجرین به سبب فقر در معرض تهدید مرگ قرار گرفتند. حتی از دادن امانت هایی که قبل از اسلام به آنان سپرده بودند، خودداری می کردند و برای تبرئه خود به آنها می گفتند؛ هنگامی بر ما لازم بود امانت شما را برگردانیم که شما اسلام اختیار نکرده بودید. ولی ایمان شما به اسلام، این حقوق را ابطال کرد(عقیف طباره، پیشین، ص 60)

قرآن کریم به این موضوع چنین اشاره می‌فرماید: «وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ
إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدَّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدَّهُ إِلَيْكَ إِلَّا
مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ بَانْتَهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ
عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (آل عمران / 75)؛ و از اهل کتاب، کسی
است که اگر او را بر مال فراوانی امین شمری، آن را به تو برگرداند، و از
آنان کسی است که اگر او را دیناری امین شمری، آن را به تو
نمی‌پردازد، مگر آن که دائماً بر (سر) وی به پایستی. این بدان سبب
است که آنان (به پندار خود) گفتند: در مورد کسانی که کتاب آسمانی
ندارند، بر زیان ما راهی نیست. و بر خدا دروغ می‌بندند با این که
«خودشان (هم) می‌دانند»

چنان که در جواب تقاضای فرستاده پیامبر اکرم (ص) جهت قرض
گرفتن از یهودیان گفتند: «خدا محتاج و فقیر است ولی ما بی‌نیاز هستیم»
آل عمران / 181⁶

⁶ https://journals.dte.ir/article_59733.html

نکات کلیدی و خیلی مهم درباره توطئه های یهود علیه پیامبر اکرم(ص)

سران یهود و به تبع آنها سایر یهودیان بعد از حضرت موسی(ع) از راه حق منحرف شدند و پیامبران الهی را که برای اصلاح ایشان ظهور می- کردند، به قتل می-رساندند، (بقره 91 و آل عمران 112) این گروه طبق پیش گویی های تورات، منتظر ظهور دو موعود بودند که تا صدر اسلام یکی از آنها (حضرت عیسی(ع)) ظهور کرده بود و یهود با عداوت خویش، وی را تحت فشار و تعقیب قرار داده و حضرت را به پیامبر مفقودالاثار تبدیل کردند و به این هم اکتفا نکرده و با نفوذ در دین مسیح، چنان انحرافی در آن ایجاد نمودند که اساس فعالیت عیسی(ع) را که فریسی ستیزی بود، به دوستی و همراهی با فریسیان تبدیل کردند. سازمان یهود که مجموعه ای گسترده از اطلاعات را در اختیار داشت، پیامبر آینده را که همان موعود دوم هست، همانند فرزندان خویش می- شناسد:

«الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» کسانی که کتب آسمانی به آنان داده ایم او

(پیامبر) را همچون فرزندان خود می‌شناسند (اگر چه) جمعی از آنان حق را آگاهانه کتمان می‌کنند (بقره، 146).

پس از حضرت عیسی(ع)، این سازمان دیگر جز اسلام هیچ تهدیدی را در برابر خود نمی‌بیند. از طرفی، ادیان مدعی آن روز همچون مسیحیت و یهودیت، از شخصی می‌گفتند که با ظهور خود، جهان را از فتنه، ستم و بی‌عدالتی پاک خواهد ساخت و سازمان منحرف یهود برای بقاء خود، ناگزیر از آغاز عملیات است.

علل حضور یهود در مدینه (مقدمات عملیات یهود)

مدینه، نخستین پایتخت حکومت پیامبر است. در تاریخ آورده‌اند که ابتدا، یهود به یثرب آمدند و این شهر را بنیان گذاردند. ایشان مدت‌ها قبل از تولد پیامبر، در این منطقه به صورت گروهی ساکن شدند. یهودیان شنیده بودند که پیامبر آخرالزمان به یثرب می‌آید و در این باره اطلاعات کامل داشتند (الکلبی، ج 8، 308).

آنان ادعا می‌کنند که برای یافتن پیامبر آخرالزمان و ایمان به او به مدینه آمدند، ولی با تحقیق در روند تاریخ، در صحت این گفته به تردید می‌افتیم. اگر چنین است، چرا به عیسی(ع) که معجزات بسیار نشان داد،

ایمان نیاوردند؟ افزون بر این، جای این پرسش هست که چرا یهودیان که می‌دانند پیامبر آخرالزمان در مکه مبعوث می‌شود، به مکه نیامدند؟ چرا در منطقه‌ای ساکن شدند که خالی از سکنه است؟ یهودیان می‌دانستند که پیامبر اسلام(ص) بین دو کوه عیر و احد مستقر خواهد شد و از این روی در این منطقه ساکن شدند. (الکلینی، ج 8، 309) در اینجا این پرسش پیش می‌آید که چرا یهود در سرزمین حجاز پراکنده شدند، در حالی که منطقه میان این دو کوه، منطقه محدودی است؟

آنان ادعا می‌کنند که در یافتن مصداق این منطقه دچار خطا شدند لذا برخی در خیبر و برخی در تبوک و برخی نیز در مناطق دیگر ساکن شدند. اما این ادعا دروغی بیش نیست، چرا که با نگاهی به نقشه این مناطق، درمی‌یابیم که این مناطق، درست بر سر راه‌های مدینه به قدس است. آنان با استقرار در این مناطق، راه پیامبر به بیت‌المقدس را به آسانی بستند. پیامبر اگر بخواهد از هر راهی، از مدینه به سرزمین کنعان (فلسطین) برود، یهودیان در برابر او هستند. اگر از مسیر عراق برود، به فدک و اگر از مسیر مدینه برود، به خیبر می‌رسد. چگونه بپذیریم که اینها اتفاقی و تصادفی در پایتخت حکومتی او مستقر شده‌اند؟!

سیزده سال پیامبر در مکه است و یهودیان از بعثت او آگاهند؛ حتی یکی از علمای یهود، در روز میلاد حضرت، او را شناسایی کرده است (الکلینی،

ج 8، 300)، چطور یهودیان مدینه نمی دانستند که در مکه پیامبر موعود به دنیا آمده است؟! اگر اینها برای یاری پیامبر آخرالزمان به مدینه آمده اند، چرا در حالی که به دقت او را می شناسند، در مکه به او ایمان نمی آورند؟! بسیار پیش تر از میلاد پیامبر (ص)، هاشم هنگام عبور از مدینه به همسرش گفت: اگر یهودیان این کودک (عبدالمطلب) را ببند، می کشند (المجلسی، ج 15، 51). این همان زمانی است که یهودیان به مردم مدینه می گفتند: این پیامبر برای ماست و آمده ایم به او ایمان بیاوریم.

بنابراین درمی یابیم که یهود برای جلوگیری از ورود پیامبر (ص) به قدس، به مدینه و اطراف آن آمدند. با نگاهی به نقشه سکونت یهودیان در حجاز، به آسانی می توان دریافت که یهود از مدینه تا دیوارهای قدس را خاک ریز زدند. استحکامات نظامی فوق العاده و موانعی عظیم در این مسیر فراهم کرده بودند. پیامبر برای رسیدن به قدس باید هفت خاکریز را رد می کرد. بنی قریظه، بنی مصطلق، بنی نضیر، خیبر، تبوک، موته، قدس. سه خاکریز نخست در مدینه بود و یهودیان مستقر در آنها، هر یک در زمان خاصی، به جنگ با رسول الله پرداختند. در خاکریزهای بعدی، حضرت در جنگ های مختلف تا موته پیش رفتند ولی با مکر یهودیان به قدس نرسیدند.

مأموریت تصرف قدس از جانب خدا به موحدان داده شده است.(عهد عتیق، باب 26) از همین روی، حرکتهای پیامبر اسلام به سوی قدس بود. طبق اخبار منابع یهود، اگر پیامبر آخرالزمان سرزمینی را بگیرد یا در آن مستقر شود، دیگر آن را از دست نمی‌دهد و لذا اگر پیامبر اسلام به قدس دست یابد، یهود باید از حرکت جهانی چشم‌پوشد؛ به همین جهت خاکریز و سنگرهای یهودی بنی‌قینقاع، بنی‌قریظه، خیبر، و ... در مدینه تا قدس ایجاد شد.

این استحکامات طی سالیان متمادی درست شده بود. استحکامات خیبر روی کوه، خندق کردند و بالای خندق دیوار کشیدند و آن سوی دیوار، قلعه ساختند در حالی که اینان در مدینه دشمنی نداشتند. بدین ترتیب درمی‌یابیم که آنان از پیش برای دفاعی سنگین در برابر پیامبر آخرالزمان، برنامه‌ریزی داشتند. در صحنه عمل نیز دیدیم که در جنگ با پیامبر، از همین قلعه‌ها نهایت استفاده را کردند، سپس در تبوک پیامبر(ص) را معطل کردند. نتیجه این تلاش‌ها، شکست پیامبر(ص) در آخرین نبرد، در موته بود.

سپاه اسامه آخرین نیرویی بود که حضرت برای حرکت به سمت مرزهای روم و فلسطین کنونی تجهیز می‌کرد که با رحلت پیامبر(ص) و کارشکنی افرادی که در تاریخ مشخص‌اند، این سپاه از حرکت ایستاد و

متاسفانه عملیات تاخیری یهود توانست پیامبر اکرم(ص) را از رسیدن به قدس بازدارد (طائب، 320).

تروریسم تاریخی یهود (مرحله اول عملیات یهود)

یهود با شناسایی نور نبوت در اجداد پیامبر(ص) و با تطبیق آن با علائم ذکر شده در کتاب‌های آسمانی سعی در خاموش کردن این نور داشتند.

1) ترور هاشم: حضرت هاشم، جد اعلای پیامبر، مکی است، اما قبر ایشان در غزه فلسطین است! ایشان از مکه برای تجارت به سوی شام خارج شده و در یثرب مهمان رئیس یکی از قبائل مستقر در مدینه به نام عمرو بن زید بن لبید خزرجی می‌شود. هاشم با دختر عمرو، سلمی، ازدواج می‌کند. بعد از ازدواج، هاشم همسر خود را به مکه برد، وقتی سلمی حامله شد، طبق شرطی که هنگام ازدواج کرده بودند، او را برای وضع حمل به نزد خانواده‌اش در یثرب برگرداند و خود از آنجا برای تجارت به شام رفت، هنگام رفتن به سفر، به همسرش سفارش می‌کند که احتمال دارد از این سفر بازنگردم. خداوند به تو پسری خواهد داد، از او سخت نگهداری کن.

هاشم به غزه می‌رود و پس از پایان تجارت هنگام بازگشت در همان شب به ناگاه دچار بیماری می‌شود. اصحابش را فرا می‌خواند و می‌گوید به مکه بازگردید. به مدینه که رسیدید، به همسر سلام برسانید و او را سفارش کنید برای فرزندم که از او متولد می‌شود و بگوئید که او بزرگ‌ترین دغدغه من است. پس قلم و کاغذی می‌خواهد و وصیت‌نامه‌ای می‌نویسد که بخش عمده‌ای از آن در سفارش به پاسداری از فرزند است و اشتیاق به زیارت او (المجلسی، ج 15، 53-51).

حضرت موسی خبر آمدن پیامبر اکرم(ص) را به یهودیان داده بود. اینان از قیافه پدر و مادر و نسل او آگاه بودند و گنجینه‌ای از اطلاعات را در اختیار داشتند و آنان مسلط به علم چهره‌شناسی بودند که از موسی آموخته بودند و نسل به نسل به آنان منتقل شده بود. بنابراین هاشم، در چهره آنان آشنا بود و یهودیان به خوبی می‌دانستند که پیامبر آخرالزمان از نسل اوست. اما تیر آنها دیر به هدف خورد و هنگامی هاشم ترور شد که نطفه عبدالمطلب در مکه بسته شده بود.

2) ترور عبدالمطلب: فرزند هاشم در مدینه به دنیا آمد و رشد کرد و او را شبیه نامیدند. به توصیه هاشم، مادر پاسداری او را به عهده گرفت و جالب است که مادر دیگر ازدواج نکرد.

روزی مردی از بنی عبد مناف به هنگام رفتن برای تجارت، در یثرب، می‌بیند یکی از بچه‌ها در حال بازی، خود را فرزند هاشم می‌خواند. از حال او می‌پرسد. او خود را معرفی می‌کند و آن مرد این خبر را به مطلب می‌رساند (المجلسی، ج 15، 122). و مطلب این کودک را فراری داده و همراه خود به مکه می‌برد (المجلسی، ج 15، 158) طبق نقل دیگری، با توافق مادرش این کار را می‌کند (الجزری، ج 2، 6). به هنگام مراجعت مطلب و شیبه، یهودیان آنان را شناسایی کرده و به آنها حمله کردند که با اعجاز نجات یافتند (المجلسی، ج 15، 60). وقتی مطلب او را به مکه آورد، مردم به گمان اینکه او غلام مطلب است او را عبدالمطلب نام نهادند و این نام بر او ماند (المجلسی، ج 15، 123).

3) ترور عبدالله: یهود در ترور عبدالمطلب ناکام ماند و از او عبدالله به دنیا آمد. عبدالله اهل مدینه است ولی قبرش در مدینه در مقرّ یهود است. درباره او داستان‌ها صریح‌تر است و یهودیان بارها دست به ترور او زده و ناکام ماندند (المجلسی، ج 15، 110-90).

روزی وهب بن عبد مناف، یکی از تجّار مکه، عبدالله را که آن روز جوانی 25 ساله بود، دید که یهودیان او را در میان گرفته و می‌خواهند او را بکشند. وهب ترسید و در میان بنی‌هاشم رفت و فریاد زد: عبدالله را دریابید که دشمنان او را در میان گرفته‌اند. عبدالله معجزه آسا نجات

یافت. وهب که شاهد نجات معجزه آسای او بود و نور نبوت را در چهره-
اش می دید، پیشنهاد ازدواج دخترش آمنه و عبدالله را داد و این ازدواج
مبارک سرگرفت.

نقل شده است یهودیان، خانمی از کاهنان یهود را فرستادند که همسر
عبدالله شود و نطفه پیامبر آخرالزمان به این زن منتقل شود لذا آن زن
هر روز سر راه عبدالله را می گرفت و به او پیشنهاد ازدواج می داد اما روز
بعد از ازدواج عبدالله با آمنه، دیگر آن پیشنهاد را نداد، عبدالله از او
پرسید چرا این بار سخن پیشینت را تکرار نکردی؟ گفت نوری که در
پیشانی تو بود، دیگر نیست. عبدالله ازدواج کرده بود (ابن شهر آشوب،
ج 1، 26).

چند ماه پس از ازدواج آن دو و در شرایطی که آمنه باردار بود، عبدالله
در راه بازگشت از شام در مدینه از دنیا می رود (الطبری، ج 1، 598) و تیر
یهود برای بار دوم دیر به هدف می خورد و عبدالله به گونه ای مشکوک
در یثرب رحلت می کند اما نمی توان خط ترور را ردیابی کرد.

4) تلاش برای ترور پیامبر: آورده اند فردای شب میلاد پیامبر (ص)، یکی
از علمای یهود به دارالندوه آمد و گفت: آیا دیشب در میان شما فرزندی
متولد شده است؟ گفتند: نه گفت پس باید در فلسطین به دنیا آمده
باشد، پسری که نامش احمد است و هلاک یهود به دست او خواهد بود.

آنها پس از جلسه سراغ گرفته و دریافتند که پسری برای عبدالله بن عبدالمطلب به دنیا آمده است. آن مرد را خبر کردند که آری در میان ما کودکی به دنیا آمده و قسم به خدا که پسر است! عالم یهودی از آنها خواست که او را نزد کودک ببرند. آنها او را به نزد کودک بردند، او تا بچه را دید بیهوش شد و چون به هوش آمد گفت: به خدا قسم! پیامبری، تا قیامت از بنی اسرائیل گرفته شد. این همان کسی است که بنی اسرائیل را نابود می کند و چون دید قریش از این خبر شاد شدند، گفت: به خدا قسم! کاری با شما بکند که اهل مشرق و مغرب از آن یاد کنند (الکلبی، ج 8، 300).

محمد(ص) از همان نخستین روز تولد شناسایی شد. تیرهای یهود برای جلوگیری از پیدایش ایشان، به خطا رفته است و حالا آنها برای رسیدن به هدف، باید محمد(ص) را از میان بردارند.

تلاش ها برای جلوگیری از ترور محمد(ص)

1) دوری از مکه: اکنون عبدالمطلب وظیفه ای خطیر بر عهده دارد. پیامبر اکرم(ص) برای مادر و نیز جد مادری وجد پدری بسیار محبوب بود. عبدالمطلب محبوب ترین فرزندش یعنی عبدالله را از دست داده است و دختر وهب نیز دو ماه پس از ازدواج بیوه شده است. محصول ازدواج

پسری بسیار زیباست. اما اهمیت پاسداری از او نیز برای سرپرستانش کاملاً آشکار است. او در محیط مکه که محل آمد و شد کاروان‌های تجاری و زیارتی است، در امان نیست لذا باید چاره‌ای اندیشید. چاره در دور کردن او از مکه است، آن هم به گونه‌ای مخفیانه و دور از چشم اغیار. بنابراین پیامبر را به دایه می‌سپارند تا ایشان را در سرزمینی دورتر از مکه و به گونه‌ای پنهانی نگهداری کند.

با نگاهی به صفحات تاریخ درمی‌یابیم که تاریخ‌نگاران در علل سپردن پیامبر به دایه، ادله‌ای مانند شیر نداشتن مادر، بدی آب و هوا و نامناسب بودن آن برای کودکان و رسم عرب را برشمرده‌اند که هر سه دلیل به آسانی نقد پذیرند:

الف) روشن است که اگر مادر پیامبر شیر نداشت، باید دایه‌ای از اهل مکه برای او می‌گرفتند تا نزد خودشان رشد نماید.

ب) آب و هوای مکه چه مدت نامناسب بوده است؟ آیا این بدی آب و هوا، پنج سال طول کشید؟ در مورد این که آب و هوای مکه در آن سال-ها بد بوده باشد، شاهی از تاریخ نمی‌توان یافت به علاوه اگر چنین بود، باید مکیان یا حداقل کودکان آنها، همه به سرزمین‌های دیگر کوچ می‌کردند که چنین چیزی رخ نداده است.

ج) اگر عادت اهل مکه به دایه سپردن کودک بود، پس چرا دیگر عرب-ها کودکان خویش را به دایه نسپردند. حتی آنان که هم عصر میلاد پیامبر(ص) یا پس از آن به دنیا آمدند، به دایه سپرده نشده‌اند. آورده‌اند که پیامبر را مدتی مادر حمزه شیر داد. چرا حمزه که دو ماه از پیامبر بزرگ‌تر بود به دایه سپرده نشد؟ افزون بر این‌ها، نوزاد تنها دو سال شیر می‌خورد چرا پیامبر را پنج سال نزد حلیمه فرستادند؟ پس همان-طور که قبلاً گفته شد، چون ورود و خروج غریبه‌ها به مدینه امری عادی است، به آسانی می‌شود در این شهر افراد را ترور کرد؛ از این رو تنها راه پیش روی عبدالمطلب این است که حضرت را ناپدید کند.

اما چرا عبدالمطلب، محمد(ص) را پس از پنج سال دوباره به مکه بازمی-گرداند؟ در تاریخ دلایلی بر علت این کار نقل شده است از جمله در حدیثی که ((شق صدر)) نام گرفته است، آمده: هنگامی که پیامبر نزد حلیمه بود، با فرزندان او به چوپانی می‌رفت. در یکی از همان ایام کسی آمد و سینهٔ محمد(ص) را پاره کرد، لخته‌ای خون از آن بیرون آورد و گفت این نصیب شیطان از توست. سپس محل را در طشتی از طلا با آب زمزم شست و رفت. کودکان نزد حلیمه دویدند و فریاد زدند که محمد کشته شد (ابن حنبل، ج 3، 121 و 149 و 288).

پس از آن حلیمه او را نزد جدش برگردانده به عبدالمطلب گفت: من نمی‌توانم از فرزندت نگهداری کنم چون او جن‌زده شده است. عبدالمطلب نیز او را تحویل گرفت (الحمیری، ج 1، 165). به نظر می‌رسد این حدیث جعل شده است تا خط اصلی داستان را گم کند. در واقع علت بازگرداندن حضرت به مکه آن بود که حضرت را شناسایی کرده بودند و می‌خواستند ایشان را با خود ببرند. نقل‌های دیگر این مطلب را تأیید می‌کند (الحمیری، ج 1، 108 و الطبری، ج 1، 574). آن منطقه دیگر امن نبود؛ بنابراین حلیمه، دیگر توان پاسداری از پیامبر را نداشت. اگر یهودیان از حضرت موسی(ع) نام شیر دهنده را نیز پرسیده بودند، در هفته اول او را می‌یافتند. تنها به دلیل ضعف اطلاعات یهود در این زمینه، یافتن پیامبر پنج سال طول کشید. احتمالاً در کار نگهداری از اطلاعات مربوط به پیامبر در مکه، خلل حفاظتی پیدا شده که او را پیدا کردند. از این به بعد عبدالمطلب محافظ پیامبر شد.

2) پاسداری مداوم: پس از آنکه حلیمه، پیامبر را به عبدالمطلب بازگرداند، ایشان شخصاً حفاظت از حضرت را به عهده گرفت. رفتار عبدالمطلب نشان می‌دهد اهمیت حفاظت از این کودک برای ایشان کاملاً روشن بوده است که حتی هنگام جلسات دارالندوه نیز ایشان را با خود می‌برد و بر جای خود می‌نشاند.

پس از عبدالمطلب، حفاظت نبی اکرم (ص) به عهده ابوطالب قرار می-گیرد. ایشان چهار سال از تجارت دست کشیدند تا اینکه قحطی در مکه فشار آورد. ابوطالب به تجارت رفت و پیامبر را هم با خود برد و داستان بحیرا پیش آمد. در نقل داستان بحیرا، آن قدر اختلاف هست که نشان می دهد به گونه ای می خواهند این داستان را به انحراف و ابتذال بکشانند در حالی که در کشف دو مطلب، این داستان بسیار پرمغز است: 1- انتشار اطلاعات مربوط به پیامبر در آن روز و میزان گفتگو در این باره، بسیار فراوان بوده است. 2- میزان خطر یهود برای پیامبر به اندازه ای بوده که بحیرا نیز این مطلب را می دانسته و از ابوطالب خواست که او را به شهرش بازگرداند که مبادا یهود بر او دست یابند زیرا هیچ صاحب کتابی نیست که نداند او به دنیا آمده و اگر او را ببینند، به یقین خواهند شناخت.

تذکر بحیرا، احساس خطر برای پیامبر است. دشمنی یهود با پیامبر به حدی است که بحیرا نیز که عالم مسیحی است، آن را دریافته و گمان می کند ابوطالب از آن بی خبر است. ابوطالب از همان جا پیامبر را باز می-گرداند و جالب اینجاست که بعد از آن، هفت یهودی برای ترور حضرت تا نزد بحیرا آمدند. مهم این است که بعد از این ماجرا، ابوطالب هرگز به سفر نرفت (المجلسی، ج 15، 410).

ابوطالب در حفاظت از پیامبر(ص) با درایت کامل از هیچ چیز کم نگذاشته بود. سر سفره پیش از پیامبر غذا می خورد تا ببیند مسموم هست یا نه، سپس آن را در جلو پیامبر می گذاشت. شب ها در کنار محمد می خوابید و بچه ها را در کنارش می خواباند که اگر شب خواستند ایشان را ترور کنند، از خواب بیدار شود. ابوطالب در همه مکان ها نخست خودش قدم می گذاشت تا از نبود دشمن مطمئن شود (المجلسی، ج 15، 407). تا سن 25 سالگی اوضاع پیامبر(ص) به همین روش بود. حضرت در این سن تقاضای تجارت کرد. حال او جوانی رشید است که دیگر کسی جرأت ترور او را ندارد و البته حضرت هم که از برنامه یهود حتماً آگاهی دارد. برنامه های یهود که برای جلوگیری از به دنیا آمدن حضرت و نیز ترور ایشان به نتیجه نرسید، مرحله بعدی عملیات خود که جلوگیری از گسترش اسلام و فتح قدس توسط آن حضرت بود، رفتند.

رد پای یهود در جنگ های مشرکان با پیامبر(مرحله دوم عملیات یهود)

شگرد یهود این بود که پیش از آنکه عملیاتی را علیه پیامبر راه اندازد، مشرکان را به میدان بیاورد. اینکه در آیه 82 سوره مائده مشرکان را با (واو) به یهود عطف می کند، نشان از نوعی تبعیت دارد. یهود محور اصلی است و دشمنی مشرکان تبعی است. پس در عملیات مشرکان بر ضد

پیغمبر باید سرنخ‌های توطئه یهود در مکه را بیایم. این امر در جنگ احد و خندق روشن است اما در جنگ بدر باید بسیار دقت کرد تا سرنخ را یافت.

با هجرت پیامبر به مدینه، مکه در شوک فرو رفت. پیامبر در مدینه در صدد تشکیل حکومت بودند. اهل مکه، حکومت نادیده بودند و جنگ-هایشان همواره داخلی بود. اینجا تفکر یهود به کمک مشرکان می‌آید. ابوجهل پیشنهاد تهاجم به مدینه را می‌دهد و با نوشتن نامه‌ای برای پیامبر، آن حضرت را تهدید می‌کند. این نامه 29 روز قبل از جنگ بدر به دست حضرت می‌رسد (الطبری، ج 1، 40). با دقت در فرازهای این نامه، که بسیار فراتر از شعور عرب جاهلی است، می‌توان به این نتیجه رسید که این سخنان از سوی جریانی که ما آن را یهود می‌نامیم، به ابوجهل القا شده است.

1) جنگ بدر: در علت جنگ بدر گفته‌اند پیامبر راه کاروان‌های تجاری قریش را بست تا آنها از نظر اقتصادی در تنگنا قرار گیرند و مجبور به پذیرش اسلام شوند. سپس مشرکان برای دفاع از خود برخاستند و پیامبر همه را کشت. با بررسی جنگ بدر در خواهیم یافت که این جنگ تهاجم نبوده و به راستی حکم دفاع داشته است. چرا که سران شرک

می‌خواستند با استفاده از سود آن، سپاهی برای جنگ با پیامبر تجهیز کنند لذا مبارزان جنگ بدر بیشتر سرمایه گذاران همان کاروان بودند. خداوند به پیامبر مأموریت جهاد می‌دهد (حج 39). ابوسفیان می‌خواست کاروان را در بدر نگه دارد که دریافت پیامبر و سپاهیانش کاروان را رهگیری کرده‌اند و از مسیر و زمان عبور او آگاهند. به ناچار مسیر کاروان را تغییر داد و گریخت و در ضمن پیکی به مکه فرستاد که مکیان محافظانی برای کاروان بفرستند. لشکر حفاظتی مکه که از جاده اصلی حرکت می‌کردند، با کاروان برخورد نکرده و در عوض آن با سپاه اسلام مواجه شدند و جنگ در گرفت.

سپاه مکه مجموعه‌ای از سران شرک و سرمایه‌داران بزرگ مکه بودند که سردمدار مبارزه با اسلام بوده و مانع پیوستن توده مردم به اسلام می‌شدند و اگر سد این مجموعه در هم می‌شکست، اسلام به سرعت تمام شبه جزیره را فرا می‌گرفت و جنگ و کشتارهای بعدی توسط آن رخ نمی‌داد. اگر مسلمین دارای بصیرت کافی بوده و تابع دستورات پیامبر(ص) بودند، در همین کارزار اول، کار مشرکان تمام می‌شد؛ متأسفانه نیروهای پیامبر(ص) دارای چنان بصیرتی نبودند چرا که ساعتی بعد از منهزم شدن سپاه کفر، که بهترین فرصت برای قلع و قمع سران شرک بود، به ناگاه بدون اینکه فرمانی در این زمینه از سوی پیامبر(ص)

صادر شده باشد، جنگ تعطیل شد. علت این امر هم، به اسارت گرفته شدن شماری از مشرکان بود.

آیه نازل شده در این زمینه، بیانی روشن از عمق فاجعه بود:

«مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ، لَوْ لَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (انفال 67 و 68). برای هیچ پیامبری نسزد که اسیران داشته باشد تا که در روی زمین کشتار بسیار کند. شما متاع این جهانی را می‌خواهید و خدا آخرت را می‌خواهد و او پیروزمند و حکیم است. اگر پیش از این از جانب خدا حکم نشده بود به سبب آنچه که گرفته بودید عذابی بزرگ به شما می‌رسید.

نقش یهود: بعضی، طمع برخی مسلمین در سپاه اسلام را مسبب و مشوق اسیرگیری دانسته‌اند. در این خصوص نقل شده بعضی از انصار نزد پیامبر آمدند و از حضرت خواستند که از کشتن اسیران صرف نظر کرده و در عوض گرفتن فدیة، آنها را آزاد نماید و بر خواسته خویش پای فشرده‌اند. پیامبر در پاسخ آنها فرمودند: اگر چه چنین کنیم، سال دیگر به تعدادشان کشته می‌دهیم. آنها گفتند: باکی نیست، امسال از آنها فدیة می‌گیریم و سود دنیا می‌بریم و در سال آینده شهید می‌شویم و به بهشت می‌رویم (القمی، ج 1، 126 و 270).

تمرد از امر پیامبر آن هم از سوی سلحشوران بدری بسیار بعید به نظر می‌رسد. پس باید به دنبال دلیلی ظریف‌تر بگردیم. جریانی که دائماً در مدینه از سوی یهود پیگیری می‌شد این بود که نبی اکرم (ص) پیروزی-های زودرس نداشته باشد. اگر مشرکان در بدر نابود می‌شدند، یهود به سرعت سقوط می‌کرد و منافقان نیز نمی‌توانستند آنان را یاری کنند. نفاق داخل مدینه نیاز به زمان داشت پس نهضت اسلامی باید به تأخیر بیافتد.

بنابراین می‌بایست در میان یهود و نفاق داخل مدینه به دنبال عوامل این نافرمانی گشت، چرا که تنها آنها از این امر سود می‌بردند. این مسلم است که یهود نمی‌توانست در این خصوص، فعالیت مستقیم داشته باشد پس چه کسانی عامل مستقیم ایجاد جو اسیرگیری در بین مسلمین بوده-اند؟ از آنجا که گزارشات تاریخی، در این زمینه چندان گویا نیست، برای پاسخ به این سؤال باید در امور پیرامونی نبرد بدر دقت نمود. در اینجا رد پای این جریان را در داستانی از طبری که ابن ابی الحدید هم آن را آورده، پی می‌گیریم.

او پس از اینکه درخواست قریش از ابوبکر و عمر را برای پادرمیانی در خصوص اسرا نقل می‌کند، در ادامه می‌افزاید:

پس از جنگ، بین ابابکر و عمر در کشتن یا زنده نگه داشتن آنان، اختلاف شد... (در انتهای حدیث آمده است) و حضرت آیه 118 سوره مائده را خواندند (ابن ابی الحدید، 173، 14).

ابن ابی الحدید بعد از نقل این داستان می گوید: آیه 118 سوره مائده که پیامبر خواندند، در آخر عمر پیامبر نازل شده است در حالی که جنگ بدر در سال دوم هجرت بوده است پس چگونه می توان پذیرفت که پیامبر به این آیه استدلال کرده باشد؟! سپس وی در متن و درستی این حدیث تردید می کند (ابن ابی الحدید، ج 14، 173).

در هیچ منبع تاریخی نیامده که رسول الله (ص) در خصوص فرجام اسرا، اصحاب را به شور دعوت کرده و نظر آنها را طلب کرده باشد و اساساً جای این سؤال است که چرا تنها این دو تن، نزد پیامبر در این مورد سخن گفته اند؟ چرا در این داستان از افراد دیگری چون علی (ع) و مقداد ذکری به میان نیامده است؟ اگر صرفاً مسئله اظهار رای مطرح بود، چرا تا این حد از سوی این دو تن برای به کرسی نشاندن نظرشان اصرار شد؟ آیا نمی دانستند این نحوه اظهار رای، که اولی شفاعت اسرا کند و بیرون رود و دومی داخل شده و حکم به اعدام آنها دهد و تا چند نوبت این عمل تکرار شود موجب گستاخی عوام شده، جو تشنج پدید خواهد

آمد و در نهایت پیامبر نخواهد توانست نظرش را در خصوص اسرا اعمال کند؟

به هر حال در نتیجه این واقعه، دشمنان خونی اسلام نجات یافته و مجال پیدا کردند که جنگ خونین احد را در سال بعد به راه اندازند. حال آیا از مجموع این امور نمی‌توان حدس زد که جریان اسیرگیری هم برنامه‌ای حساب شده بوده است؟

2) جنگ احد: دومین عملیات پیامبر با مشرکان، نبرد احد می‌باشد. سران یهود به مکه آمدند و با ابوسفیان گفتگو نموده او را تحریک کردند و قول دادند که در صورت عملیات دوباره، هماهنگ با آنها وارد جنگ خواهند شد. در سال بعد ابوسفیان سه هزار نفر نیرو برای رزم گردآورده، به همراه سه هزار نفر نیروی تدارکاتی و تعدادی زن، سپاه شرک را دوباره به راه انداخت.

خبر این سپاه به پیامبر رسید و ایشان به مشورت با یاران پرداختند. نخست خود پیامبر(ص) پیشنهاد دادند که داخل مدینه بجنگیم و جنگ را به جنگ شهری تبدیل کنیم چرا که مشرکان پرشمار و تجهیزات نظامی‌شان بیشتر است و در میدان‌های باز می‌توانند ما را دور بزنند و محاصره کنند؛ اما اگر در شهر بجنگیم چون محل عملیات را می‌شناسیم، سازمان دشمن، وقتی وارد کوچه‌های مدینه شد، به هم خورده و تضعیف

می‌گردد. از طرفی همه مردم شهر درگیر جنگ شده و ما می‌توانیم از همه قوا بهره بگیریم (ابن‌ابی‌الحدید، ج 14، 223). ولی برخی از اصحاب نظر ایشان را نپذیرفتند و جنگ در شهر را ننگین دانستند (القمی، ج 1، 111).

اصحاب در برابر رأی مستحکم پیامبر که با اصول نظامی سازگار بود می‌بایست دلیل منطقی بیاورند. اما چنانکه در تاریخ نقل است، دلایل مخالفان نظر پیامبر متعصبانه و بی‌منطق بوده است. سستی این دلایل نشان می‌دهد که جریانی رخ داده تا واقعیتی را که در اینجا رخ داده، پپوشانند و آن چیزی نیست جز تحمیل خروج از شهر بر پیامبر. اگر این جنگ در شهر اتفاق می‌افتاد، قطعاً این نبرد به سود پیامبر تمام می‌شد و ضربه‌ای که مشرکان می‌بایست در بدر می‌خوردند و از آن رستند، در اینجا کامل می‌شد و سقوط شرک جلو می‌افتاد.

آورده‌اند ابوسفیان هنگامی که به سوی مدینه می‌آمد، متوجه جاسوسان پیامبر(ص) شد و از اینکه مسلمین با شنیدن خبر حمله پر تعداد مشرکین در شهر بمانند ابراز نگرانی کرد (الواقدی، ج 1، 205). ولی علی‌رغم این مطلب او به مسیر خود ادامه داد. آیا این مطلب نشانه این نیست که او از پیش از جنگ، از خروج سپاه مطمئن بوده است؟ به

عبارت دیگر این امر که او از قبل می‌داند که برخی پیامبر را مجبور به خروج از شهر می‌کنند، حکایت از ارتباط او با برخی از مسلمین ندارد؟

در جریان مشاوره، دودستگی و اختلافی در بین مردم رخ داد. امثال عبدالله بن ابی بن سلول و یارانش بر ماندن در شهر اصرار داشته(الواقدی، ج 1، 219) و طرفدار نظر پیامبر بودند و عده‌ای هم مخالف این نظر بودند. در پایان حضرت پذیرفتند که از شهر خارج شوند. ایشان پس از اقامه نماز، به منزل رفتند تا لباس و زره بر تن کنند و سلاح بردارند و همراه آنان دو نفر نیز داخل شدند (ابن‌ابی‌الحدید، ج 14، 225). در این لحظه مردم از کرده خود پشیمان شدند که چرا رسول‌الله را به خروج از شهر مجبور کردند. هنگامی که حضرت از منزل خارج شدند، مخالفان جنگ شهری نزدشان آمدند و پشیمانی خود را ابراز کردند اما حضرت نپذیرفتند و فرمودند: من شما را به این امر دعوت کردم و شما آن را نپذیرفتید، برای یک پیامبر شایسته نیست پس از پوشیدن زره آن را درآورد تا زمانی که با دشمن نبرد کند (الواقدی، ج 1، 214). در اینجا جای این پرسش است که چرا مردم نخست نظر به خروج دادند و سپس پشیمان شدند؟

آیا پاسخ این پرسش با دو نفری که همراه پیامبر(ص) به هنگام پوشیدن زره داخل خانه شدند، ارتباط نداشته است؟ هنگامی که این دو در بین

مردم بودند، نظر مردم خروج از شهر بود اما هنگامی که اینها ساعتی از میان مردم خارج شدند، به یکباره نظر مردم دگرگون شد! پس هسته مرکزی مخالفت مردم با نظر نخست پیامبر، همین دو تن هستند چون تا از مردم دور شدند، مردم بر آن شدند تا نظر پیامبر را اجرا کنند.

این نکته قابل تأمل است که چرا پیامبر(ص) که موافق جنگ شهری است، در این شرایط که مخالفان دست از مخالفت برداشته‌اند، از تصمیم به خروج، برنگشتند؟ حضرت می‌دانستند که تغییر رای مردم به دلیل دوری آن‌دو است و با ورود ایشان و جوسازی مجدد، احتمال تغییر دوباره رای مردم می‌رود و ساعتی دیگر نظرشان تغییر یافته و رای دیگر خواهند داد. در واقع نظریه خروج، از ناحیه مردم نبود بلکه به آنان القاء شده بود. درست همانند سال پیش که تفکر اسیرگیری در میانشان القاء شد.

شایعه کشته شدن پیامبر: در شرایط بحرانی نبرد، ناگهان فریاد برخاست که پیامبر کشته شد. مسلمانانی که در این گیرودار اندک مقاومتی داشتند، با شنیدن این خبر پا به فرار گذاشتند و همه نیروی شرک آزاد شد. این شایعه را حتی دشمن هم باور کرده بود. امر به قدری مشتبه شده بود که ابوسفیان نیز نمی‌دانست که پیامبر زنده است یا نه (ابن‌ابی‌الحدید، ج 14، 244).

مطابق متون تاریخی، در چند نقطه شیطان فریاد زد: 1- در شب پیمان

عقبه در منا که پیامبر(ص) با اهل مدینه قرارداد می‌بست، شیطان فریاد زد: ای گروه قریش و عرب! این محمد است که می‌خواهد با اهالی یثرب برای جنگ با شما قرارداد ببندد که مشرکان بیدار شدند و به آنجا حمله کردند. 2- در جلسه‌ای که قصد داشتند پیامبر را بکشند، شیطان در قالب پیرمردی از اهل نجد آمد و پیشنهاد داد که از تمام قبایل جمع شوند تا امکان خونخواهی نباشد (القمی، 273، 1). 3- در جنگ احد از عمر نقل شده است که شیطان فریاد زد (ابن‌ابی‌الحدید، ج 15، 27).

درباره ناله شیطان باید با دیده تردید نگریست. این مطلبی است که تنها مورّخین به آن پرداخته‌اند و روایتی در این باره نقل نشده است. از طرفی روشن نیست که در نقل‌های تاریخی آیا واقعا منظور از شیطان، ابلیس بوده و او این کارها را انجام داده یا اینکه باید به دنبال شیاطینی از جنس انسان باشیم. در واقع هر جا در تاریخ کاری این گونه به شیطان نسبت داده می‌شود، باید علامت سؤالی روی آن گذاشت و آن را از پوشیده‌گویی مورّخین برشمرد. آیا اساساً از نظر کلامی و فلسفی شیطان حق دارد این چنین ظاهر شده و در راه حق انحراف ایجاد کند؟

کسی که در احد فریاد قتل پیامبر را سر داد، قطعاً از جنس جن نمی‌تواند باشد به این مطلب هم اطمینان داریم که از مشرکین نبوده است چرا که

اگر این خبر از سوی مشرکان بود، ابوسفیان در درستی یا نادرستی آن
مردد نمی‌شد که بیاید و در بحبوحه جنگ از حضرت علی(ع) که در حال
شمشیر زدن است سؤال کند که آیا محمد(ص) زنده است یا خیر.
بنابراین، این سخن را باید نفوذی‌هایی از درون مسلمین گفته باشند که
می‌خواستند این عملیات به ضرر پیامبر(ص) تمام شود.

نبردهای مستقیم یهود با اسلام

آن گونه که در بیشتر کتب تاریخ موجود، در تشریح عملیات بدر و احد
سرمایه‌گذاری و ریشه‌یابی شده، در عملیات پیامبر(ص) با یهودیان کار
پژوهشی صورت نگرفته است. در تاریخ‌نگاری معمول، عملیات
پیامبر(ص) با یهود همیشه دست دوم است. در حالی که تمام نیروی
مشرکان تنها در دو عملیات بدر و احد پایان می‌پذیرد، اما یهود تا پایان
عمر پیامبر(ص) دست از مبارزه نمی‌کشد.

عملیات‌های یهود از پیچیدگی خاصی برخوردار است. از پیش از تولد
پیامبر(ص) تا زمان رحلت ایشان که حضرت سپاه اسامه را برای نبرد
موته آماده کرده بودند، بارها یهود و پیامبر(ص) رویارویی‌هایی
داشته‌اند، ولی تاریخ‌نگاران به این سلسله عملیات توجه لازم را نکرده و
آن را پیاپی بررسی نکرده‌اند.

یکی از کیدهای آنان در عملیات‌ها این بود که ضربات خود را به دین خاتم می‌زدند و سپس به گونه‌ای آن را بیان می‌کردند که گویی آنهاست که مظلومانه مورد هجوم قرار گرفته‌اند. برای اثبات این مطلب کافی است زمان حساس عملیات‌های بنی‌قینقاع و بنی‌نضیر و بنی‌قریظه و نوع عمل آنها را مورد دقت قرار دهیم. این مطلب خود به تنهایی نشانگر آن است که در طراحی عملیات، یهود با زیرکی بسیاری عمل می‌کرد، درحالی که در عملکرد مشرکان نوعی روحیه عجولانه هویداست.

1) بنی‌قینقاع، نخستین شورش یهود: پس از بازگشت پیامبر از بدر، یهود شورش کرده، عهد خود را شکستند. اعلام جنگ یهودیان با مسلمانان، برای اهالی مدینه سخت گران بود؛ چون بنی‌قینقاع با گروه‌هایی از مدینه هم‌پیمان بودند. حضرت تصمیم گرفت پاسخ این خیانت را با قدرت بدهد. مسلمانان پانزده روز آنان را در میان دژهایشان محاصره کردند و بنی‌قینقاع ناچار به تسلیم شدند. رسول خدا(ص) دستور بازداشت همه را صادر کرد و قصد مجازات جدی آنان را داشت و به گفته مورخان تصمیم کشتن همه آنان را داشت (الطبری، ج 1، 173). اما یهودیان و هم‌پیمانانشان وارد میدان شدند و آن قدر وساطت کردند که حضرت دست از خونشان شست و راضی به کوچاندن آنان شد (الواقدي، ج 1، 180).

2) بنی‌نضیر، جنگ طمع‌کارانه یهود: پس از نبرد اُحد و بازگشت سپاهیان اسلام به مدینه، بنی‌نضیر پیمان خود را با پیامبر شکسته، اعلان جنگ کردند. شرایط این نبرد بسیار بحرانی بود و روحیه مردم چندان مناسب دفاع نبود. نکته مهم در این رویارویی، نقش هم‌پیمانان یهود در مدینه است که با وعده یاری یهود، آنان را به اعلان جنگ تشویق می‌کنند (الواقدی، ج 1، 186). رسول‌الله فرمان حرکت داد. سپاه اسلام به سوی قلعه بنی‌نضیر حرکت کرد. یهودیان با دیدن رسول خدا(ص) و اصحابش، بالای قلعه‌ها رفته، شروع به پرتاب سنگ و تیر کردند. سپاه پیامبر قلعه را محاصره کرد و این محاصره به طول انجامید. یکی از دلایل این محاصره آن بود که ارتباط یهود با منافقان مدینه که قول همکاری داده بودند، قطع شد. در طول روزهای محاصره، عملیات‌های نظامی بین دو طرف صورت می‌گرفت. تا اینکه یهود تن به تسلیم داد و مسلمانان پیروز شدند و پیامبر(ص) حکم به کوچ اجباری آنان داد.

منافقین مدینه، هنگام کوچ بنی‌نضیر، با ناراحتی آنان را بدرقه کردند. زید بن رفاعه، دوست عبدالله بن اُبی می‌گفت: از نبود بنی‌نضیر در مدینه وحشت می‌کنم، ولی آنان به سوی عزت و ثروت می‌روند و به سوی قلعه‌هایی بلند که مانند اینجا نخواهد بود (الواقدی، ج 1، 375). به اتفاق

مفسران و مورخان، آیات دوم تا پانزدهم سوره حشر درباره رویداد بنی‌نضیر نازل شده است.

3) خندق، آتش یهود، جنگ مشرکان: بنی‌قریظه هیئتی را به مکه فرستادند. آنها با ابوسفیان مذاکره و او را تحریک به گردآوری نیرو کردند. انگیزه تحریک آنها نیز نزدیک بودن پیروزی در عملیات احد بود. پس از عملیات احد، یأسِ مشرکان که در جنگ بدر حاصل شده بود، تبدیل به بارقه امید شد؛ امید به اینکه می‌توانند پیامبر(ص) را از میان بردارند. در عملیات گذشته نیز یهودیان بنی‌نضیر به مشرکان قول داده بودند، اما عمل نکرده بودند. اما این بار قول دادند که هم‌زمان عملیات انجام دهند. پس از رفت و آمد فراوان، مشرکان توانستند ده هزار نیرو جمع کنند.

پیامبر اکرم(ص) همه مردم را جمع کردند و نظر خواستند. سلمان پیشنهاد کردن خندق داد و پیامبر پذیرفت، مسلمین بین کوه احد و کوه صلح را خندق کردند. پیامبر اکرم(ص) سه هزار نیرو را در مدینه بسیج کرده بودند. در همین زمان از پشت مدینه، یهود بنی‌قریظه با اعلان جنگ، امنیت مسلمانان را حتی درون مدینه هم سلب کردند، این اوج خیانت و سوءاستفاده یهودیان از رأفت پیامبر اسلام بود و نشان از عمق کینه آنها به اسلام داشت. پیامبر(ص) فرمودند: رفت و آمد کنندگان

مسلح باشند. مدینه مخاطره‌آمیز شد و به قدری شرایط سخت شد که منافقین تصمیم فرار جمعی مردم از معرکه را شایع کردند.

عمرو بن عبدود، قهرمان عرب، از خندق عبور کرد و مبارز طلبید. به روایت ابن ابی‌الحدید، علی(ع) رهسپار میدان می‌شود (ابن‌ابی‌الحدید، ج 18، 285). عمرو در برابر چشمان حیرت‌زده مشرکان و مسلمانان با ضربت شمشیر علی(ع) از پای درآمد. با کشته شدن عمرو، روحیه دشمن شکسته شد (القمی، ج 2، 182).

بزرگ‌ترین متحدان این جنگ قریش، قطفان و بنی‌قریظه بودند. ابوسفیان تصمیم گرفت هماهنگ با قطفان و بنی‌قریظه عملیات را آغاز کند. نعیم بن مسعود اشجعی، شبانه به سوی رسول‌الله آمد و اسلام خویش را ابراز کرد و گفت من تازه مسلمانی هستم که آنان از اسلام من آگاهی ندارند و با تمام این قبایل که به جنگ شما آمده‌اند، دوستی دیرینه دارم. اگر دستوری دارید، اجرا می‌کنم. پیامبر(ص) فرمود: برو اتحاد این گروه‌ها را به هم بزن.

نعیم نزد بنی‌قریظه که آتش‌افروز جنگ بودند، رفت و خیرخواهی خود را ابراز کرد و گفت: اگر مشرکان عملیات را آغاز کنند و در جنگ شکست بخورند، فرار کرده و به مکه می‌روند؛ اما شما اسیر می‌شوید و محمد(ص) همه شما را می‌کشد. از مشرکین بخواهید که چند تن از

رؤسای مشرکان نزد شما بیایند و همراه با شما بجنگند تا مطمئن شوید که اینها به خاطر دوستانشان به شما خیانت نخواهند کرد. از سوی دیگر نزد ابوسفیان رفت و گفت: شنیده‌ام که بنی‌قریظه از نقض عهد با محمد(ص) پشیمان شده و پیک نزد محمد(ص) فرستاده‌اند که ما ده تن از اشراف قریش را به گروگان می‌گیریم و به تو می‌دهیم تا بر عهد و پیمان خویش باقی باشیم و از ما راضی شوی.

ابوسفیان تصمیم به حمله گرفت. نمایندگان را به دژ بنی‌قریظه فرستاد و گفت: اینجا منطقه زندگی ما نیست، چهارپایان ما در حال هلاکند، آماده باشید که ما فردا حمله می‌کنیم و شما نیز فردا از پشت سر حمله کنید، تا کار را یکسره سازیم. فرمانده بنی‌قریظه در پاسخ گفت: ما در صورتی اقدام به جنگ می‌کنیم که عده‌ای از بزرگان احزاب همراه با ما در دژ باشند. ابوسفیان با شنیدن این سخن گفت: نعیم درست گفته است. او خیرخواه ماست و بنی‌قریظه در صدد خیانتند لذا از هم پیمانی با آنان چشم پوشید و تصمیم گرفت بدون آنان به جنگ با پیامبر(ص) رود. با این تردید خللی در سپاه شرک ایجاد شد و عملیات یک روز به تأخیر افتاد (القمی، ج 2، 179).

شب هنگام طوفان شدیدی به پا شد و مشرکین به شدت ترسیدند. ابوسفیان سران شرک را جمع کرد تصمیم به فرار گرفت و امر کرد تا

مشرکان سوار شوند و بگریزند. بدین ترتیب سپاه دشمن گریخته و جنگ پایان یافت (القمی، ج 2، 185).

4) بنی قریظه، تنبیه مقتدرانه خیانت کاران یهود: پس از جنگ خندق و اطمینان از فرار مشرکین، پیامبر(ص) به فرمان خداوند، سراغ بنی قریظه، که برخلاف پیمان خویش آتش جنگ احزاب را افروخته و در همان زمان از پشت به مدینه هجوم آورده بودند، رفتند. سپاهیان پیامبر قلعه بنی قریظه را محاصره کردند. این محاصره پانزده روز به طول انجامید. پس از اینکه بنی قریظه از محاصره به تنگ آمدند، از پیامبر خواستند ابولبابه بن عبدالمنذر را که از هم پیمانان اوسی آنان بود، نزد آنان بفرستد تا با او رایزنی کنند. ابولبابه در جمع پریشان یهود حاضر شد و آنان از او پرسیدند: آیا خواسته محمد(ص) را در تسلیم شدن بپذیریم؟ او گفت: آری! و در عین حال به گلوی خود اشاره کرد که یعنی تسلیم شدن برابر مرگ است.

ابولبابه فوراً متوجه خیانت خود شد و با ناراحتی و پشیمانی از دژ بنی قریظه بیرون آمد و بدون اینکه نزد مسلمانان بازگردد، به مسجد رفت و خود را به ستونی بست و استغفار کرد. با اینکه خطای ابولبابه می رفت تا بنی قریظه را از تسلیم شدن باز دارد، اما به نقل ابن هشام تهدید امیرمؤمنان آنان را از قلعه ها پایین کشید (ابن هشام، ج 2، 240).

پس از تسلیم، بنی قریظه، از پیامبر خواستند که سعد بن معاذ را به عنوان حکم میانشان قرار دهد.

سعد در جریان نبرد خندق تیر خورده و شاهرگ دستش قطع شده بود و حال خوبی نداشت لذا سعد را حاضر کردند. او نخست از بنی قریظه درباره حکمیت خود تعهد گرفت و گفت: آیا حکم مرا خواهید پذیرفت؟ گفتند: آری. آنگاه حکم کرد که مردان بنی قریظه کشته شوند و زنان و فرزندانشان اسیر و اموالشان قسمت مسلمانان شود. پیامبر فرمودند: این همان حکم خداوند درباره ایشان است. سعد پس از این رویداد، به دلیل شدت بیماری حاصل از جنگ، به شهادت رسید (ابن هشام، ج 2، 244).

5) خیبر، قلعه‌ای شکست‌ناپذیر: پس از شکست یهود در مدینه، چهارمین خاکریز یهود علیه پیامبر(ص) عملیاتی شد و یهود در خیبر به تجمع نیرو و پرداخت و شمال مدینه را به پایگاهی برای توطئه و حرکت‌های نظامی علیه پیامبر مبدل ساخت. یهودیان خیبر، شمال مدینه را ناامن ساخته و مانع گسترش اسلام به آن مناطق می‌شدند. پس از شکست بنی قریظه، یهودیان خیبر و قبایل هم‌پیمان آنان، با اطمینان به نیرو و امکانات خود، به خصوص قلعه شکست‌ناپذیر خیبر، نقشه‌ای برای حمله به مدینه طرح‌ریزی کردند (الواقدی، ج 1، 563).

اکنون مسلمانان دریافته بودند که جز با قطع ریشه فساد، توطئه‌های یهود پایان نخواهد یافت. به فرمان پیامبر(ص) شش هزار تن از مردم مدینه به سوی خیبر رهسپار شدند. قابل دقت است که عملیات خیبر در آغاز محرم سال هفتم است. عملیات نظامی در ماه‌های حرام از نظر اسلام ممنوع است، اما دفاع جایز است. حرکت پیامبر در ماه محرم یعنی ماه ممنوعیت هجوم، نشان از دفاعی بودن حرکت دارد. در حالی که تاریخ و بیان آن، حرکت پیامبر را هجوم معرفی می‌کند.

خیبر دارای دژهای مستحکم و امکانات نظامی فراوانی بود و به پشتوانه همین امکانات، یهودیان گمان به شکست پیامبر داشتند و کمترین چیزی را که انتظار می‌کشیدند، تضعیف و کندسازی حرکت اسلام بود. یاران پیامبر، یک یک دژها را فتح کردند و گاه برای گشودن یک قلعه، روزها جنگیدند. با رسیدن مسلمانان به آخرین قلعه (نزار)، عملیات قفل شد.

این قلعه در قلّه کوه ساخته شده بود و دیوارهای بلندی داشت و در زیر آن خندقی کنده شده بود و عبور از آن ناممکن می‌نمود. پس از تلاش فراوان و نافرجام مسلمانان برای دستیابی به قلعه، پیامبر(ص) پرچم نبرد را به دست امیر مؤمنان می‌سپارد و پیروزی را برای مسلمانان به ارمغان می‌آورد. امیر مؤمنان(ع) درب قلعه را با دستان پرتوان خویش از جا کند

و آن را سپر قرار داد (ابن هشام، ج 2، 335) و آن گاه بر روی خندق انداخت تا رزمندگان از آن عبور کنند (المفید، ج 1، ص 127).

تغییر عرصه کارزار

1) تبوک: یهود، پس از شکست‌های پیاپی در جلوگیری از گسترش اسلام و قلمرو آن، دست به تغییر عرصه کارزار می‌زنند. مثلث شرک، نفاق و یهود، اکنون تمام همت خویش را برای نابودی پیامبر و اسلام که هر لحظه بر شتابِ رشدِ آن افزوده می‌شود، به کار می‌گیرد. یهود در پی طراحی نقشه‌ای است که پیامبر(ص) را با سپاهیان‌ش از مدینه بیرون سازد و منافقان مدینه در خلاء حضور پیامبر کودتا کنند و حاکمی بگمارند و مشرکان نیز با حمله به مدینه، پایتخت حکومت اسلام را به دست گیرند.

هوشیاری حاکم بزرگ اسلام و اتصال او به منبع وحی، نقشه مثلث شوم را این‌گونه خنثی می‌کند:

الف. خروج مشرکان از ضلع سوم مثلث: پیامبر اکرم(ص) برای انجام عمره، مُحَرَّم شدند، خبر به مشرکان رسید که رسول الله در حال آمدن است و آنان احساس کردند پیامبر(ص) قصد حمله به مکه را دارد لذا

هیئتی برای مذاکره فرستادند. حضرت فرمودند: ما قصد عمره داریم. گفتند: نمی‌گذاریم. پیامبر(ص) فرمود: به زور وارد می‌شویم. گفتند: می‌جنگیم. همه اصحاب گفتند: یا رسول الله، تا آخرین نفس می‌ایستیم. اما مشرکان آمادۀ عملیات نبودند؛ باز هیئتی فرستادند و گفتند: اکنون وقت جنگ نیست. شما اگر وارد مکه شوید، حیثیت ما شکسته می‌شود. امسال بازگردید و سال دیگر بیاید.

حضرت از فرصت پیش آمده بهره گرفتند و با امضای پیمان صلح، یکی از دشمنان سرسخت پیامبر(ص) (جناح شرک) از این مثلث سه جانبه بیرون می‌رود. مطابق این پیمان، قریش و مسلمانان متعهد می‌شوند که مدت ده سال، جنگ و تجاوز را بر ضد یکدیگر ترک کنند تا امنیت اجتماعی و صلح عمومی در نقاط عربستان ایجاد گردد. مسلمانان مقیم مکه، می‌توانند آزادانه، شعائر مذهبی خویش را انجام دهند و قریش حق تعرض، آزار و تمسخر آنان را ندارد (القمی، ج 2، 309).

در جریان صلح حدیبیه، یکی از صحابه، به شدت مخالف صلح بود. او بر آشتی و اعتراض کرد و به پیامبر گفت: آیا تو به راستی رسول خداوندی؟ فرمود: بلی! گفت: مگر ما مسلمان و آنان کافر نیستند؟ پیامبر فرمود: بلی! گفت: پس چرا ما خواری و ذلت را متحمل شویم؟ پیامبر فرمود: من بدانچه مأمورم، عمل می‌کنم. آن صحابی به پاخاست و

به اصحاب گفت: مگر به ما وعده ندادند که وارد مکه شویم؟ پس چگونه جلوی ما گرفته شده و باید به خواری باز گردیم. اگر من یار و یآوری داشتم، هرگز تن به این خواری نمی‌دادم (القمی، ج 2، 312). حساسیت و این گونه دخالت برخی از اطرافیان پیامبر (ص)، در صلح حدیبیه نشان می‌دهد که با این عملیات ارتباط مستقیم دارند.

ب. خروج منافقان از مثلث شوم و شکست کودتا: هنگامی که پیامبر اکرم (ص) رهسپار تبوک می‌شوند، امیر مؤمنان (ع) را که تاکنون در تمام نبردها ملازم حضرت بوده است، در مدینه به عنوان جانشین خویش می‌گمارند. با این اقدام پیامبر (ص) و نصب جانشینی چنین مقتدر، نقشه منافقان برای کودتا و به دست‌گیری پایگاه حکومت اسلام، نقش بر آب می‌شود. سپاهیان پیامبر (ص) به تبوک می‌رسند، و بدون هیچ‌گونه درگیری، به مدینه باز می‌گردند.

2) موته: در سال هشتم هجری، مکه به دست پیامبر (ص) فتح شد. با فتح مقر شرک، یهود جناح عظیمش را از دست داد و می‌رفت تا آخرین تیغ خود، یعنی روم را از نیام در آورد. برای بار دوم در طول تاریخ، یهود سراغ ابر قدرت زمان خود رفت. بار اول، در عصر حضرت عیسی (ع)، فیلاتوس رومی را ضد عیسی (ع) وارد عمل کردند و این بار هنگامی که از

مشرکان مأیوس شدند، از رومیان کمک گرفتند. رومیان، سپاه خویش را در موته که حدود هزار کیلومتر از مدینه فاصله دارد، مستقر کردند. قاعدتاً پس از فتح مکه به دست پیامبر(ص)، جمعیت بسیاری باید با ایشان همکاری کنند، اما شرکت کنندگان در برابر نیروی پنجاه هزار نفره روم، تنها سه هزار نفر بودند! در این جنگ، هر سه فرمانده تعیینی پیامبر اکرم(ص) شهید شدند و عملیات به شکست انجامید. در اینجا جای این پرسش است که چگونه نیروی شصت یا هفتاد هزار نفره خلیفه دوم، در برابر نیروهای هشتصد هزار نفره ایران در نبردهای بعدی پیروز می‌شود اما در این نبرد سپاه اسلام شکست می‌خورد؟! موته آخرین نبرد عصر حیات پیامبر اسلام است که حضرت در آن شرکت نداشتند در اینکه در این عملیات ارتباطی بین شرک، نفاق و یهود وجود دارد، تردیدی نیست و جالب است که در این جنگ تنها سه فرمانده تعیین شده از سوی پیامبر و سه نفر دیگر شهید شدند.

(3) نفوذ در سازمان حکومتی پیامبر: شهادت رسول الله(ص): مطابق

روایات معتبر، رسول گرامی اسلام، با شهادت از دنیا رفته‌اند

(الطوسی، 2). برخی شهادت حضرت را در اثر سمی دانسته‌اند که زنی

یهودی در عملیات خیبر، در گوشت گوسفند کرده و به ایشان خورانده

بود. اما بر این نظر اشکال وارد است. فاصله عملیات خیبر تا شهادت

رسول الله(ص) سه سال است. آیا این زهر سه سال طول کشیده است تا اثر کند؟ بنابراین نمی توان پذیرفت که این سم مربوط به سه سال پیش در خیبر باشد.

شاید در تاریخ دست برده و کلمه «خیبر» را بدان افزوده باشند تا خطی را در کوره راه های تاریخ گم کنند. تاریخ شهادت رسول الله(ص) از برهه های حساس و مهمی بوده است. پیامبر(ص) سپاه اسامه را جهت اعزام به موته بسیج کرده اند تا شکست پیشین در این منطقه را جبران کند. اگر اسامه در این نبرد پیروز می شد، سد مستحکم یهود به سوی قدس فرو می ریخت. بنابراین یهود باید برای جلوگیری از فتح قدس به دست پیامبر اسلام(ص) دست به کار شود.

از سوی دیگر با شکست یهود، نفاق نیز در مدینه شکست می خورد و یهود پایگاه امید خویش را از دست می داد. اگر پیامبر تنها یک ماه دیگر زنده بماند، و این سپاه به جنبش درآید، مرگ یهود قطعی است. اینجاست که منافقان مدینه، برای حفظ حیات خویش و یهود، پیامبر را جام زهر می نوشانند (العیاشی، ج 1، 200).

یهود نسبت به اسلام اطلاعات جامعی در اختیار دارد. همان گونه که اطلاعات پیامبر در تورات را در اختیار دارد، اطلاعات مربوط به جانشینان او را نیز در اختیار دارد و اهل بیت(ع) را همانند فرزندان خود می شناسد

و می‌داند که کار نبی اکرم با جانشینان او ادامه می‌یابد، بنابراین اگر این پرچمی که امروز در مویه متوقف شده، به دست علی(ع) بلند شود و او این عملیات را ادامه دهد و قدس را بگیرد، گویی پیامبر آن را گرفته و فتح کرده است.

یهود برای نفوذ در سازمان مسلمانان، گروهی را سازماندهی کرد و درون حاکمیت پیامبر فرستاد. این گروه که برخی از آنان را با نام منافقان می‌شناسیم، کسانی بودند که در ظاهر اسلام آورده، ولی دل در گرو آن نداشتند و درصدد یافتن فرصتی مناسب برای ضربه زدن به اسلام بودند. قرآن در آیات بسیاری، آنان را سرزنش کرده، صفاتشان را برمی‌شمارد.

به گزارش تاریخ، بسیاری از این افراد، پیش از اسلام آوردن ظاهری خویش، یا در کسوت یهودی بوده‌اند، یا با یهودیان ارتباط مکرر داشته‌اند. برخی کتاب‌ها به نام این افراد نیز اشاره کرده‌اند؛ (البلاذری، ج 1، 339) هرچند نام برخی دیگر را نمی‌توان در کتاب‌ها یافت، اما از سلوک آنان و تاریخ زندگی و چگونگی اسلام آوردنشان می‌توان به یهودی بودن یا ارتباطشان با یهود پی‌برد (الصدوق، تهذیب، ج 2، 412).

بلاذری، از رفت و آمد اهل نفاق به کنیسه یهود خبر داده و در جای دیگری گفته است: مالک بن نوفل، عالمی یهودی بود که به اسلام پناه

آورده ولی اخبار رسول خدا را به یهودیان می‌داده است (البلاذری، ج 1، ص 329). به جهت یهودی بودن شماری از منافقان، رابطه خوبی میان این دو گروه در صدر اسلام وجود داشته است. تلاش عبدالله بن اُبی، یکی از منافقان رسوا شده، در دو حادثه بنی‌قینقاع و بنی‌نضیر، برای نجات دوستان یهودی‌اش، دلیل دیگری بر این مطلب است.

یهود با نفوذ پیروزمند خویش در دین مسیح، مسیحیت یهودستیز و اصلاح‌گر را به دینی بی‌محتوا و بی‌پایه تبدیل کرد. تلاش‌های پولس، نفوذی یهود در مسیحیت، به اندازه‌ای به بار نشست که پس از یک قرن، اثری از مسیحیت راستین بر زمین نماند. این تجربه موفق یهود، در جلوگیری از گسترش اسلام به کار یهود آمد اما آنان این بار نه پس از رسول خدا، که هم‌زمان با آغاز رسالت، تلاش خویش را برای نفوذ در دین اسلام آغاز کردند. از این روی میان پیامبر اسلام و همه پیامبران پیشین تفاوت اساسی وجود دارد.

عناصر نفوذی یهود در دو چهره نمایان شدند، برخی با تلاش‌های یهودپسندانه و دفاع از یهودیان، خواسته یا ناخواسته، ماهیت خویش را به دیگر مسلمانان نمایانده بودند. همانند عبدالله بن اُبی، رفاعه بن زید، مالک بن نوفل و... برخی نیز وظیفه دیگری برعهده داشتند و مأمور بودند که هرگز ماهیت خویش را ابراز نکنند و حتی با ظاهرسازی‌های

دروغین تا رأس هرم قدرت نیز پیش روند. هرچند این افراد ردپایی از خویش به جای گذاشته‌اند و می‌توان در تاریخ نفوذ آنان را اثبات کرد، (در جنگ تبوک، گروهی از منافقان در صدد قتل پیامبر(ص) برآمدند و خداوند از توطئه آنان پرده برداشت. حذیفه بن یمان، صحابی وفادار رسول‌الله، این منافقان را دیده و شناخته است)(الراوندی، ج 1، 101 و الصدوق، الخصال، 499) اما آنان توانستند کار خویش را به درستی پیش برده و همچنان قلوب عوام‌الناس را همراه خود سازند و بیعت و حمایت آنان را پس از رسول‌الله(ص) به دست آورند.

در سازمان نفاق، عده‌ای یهود را و عده‌ای نیز قدرت را قبول دارند و عده‌ای هم تنها با پیامبر دشمن‌اند. بنابراین این سازمان متشکل از سه گروه: قدرت‌طلبان؛ یهودیان و مشرکین است. بسیاری از مشرکان به دروغ مسلمان شده‌اند، همانند ابوسفیان، که دشمن پیامبر بود، اما چون هنگامی که رشد و گسترش اسلام را دید و می‌خواست خاندانش به قدرت دست یابند، اسلام را پذیرفت. گروهی نیز مسلمانانی هستند که در پی قدرت‌اند، بنابراین این عده نیز قابل استفاده‌اند.

دسته سوم نیز اصالتاً یهودی‌اند و هرگز ایمان نمی‌آورند، اما ظاهراً اسلام را می‌پذیرند. این سازمان باید به اندازه‌ای قدرت بگیرد که بتواند پس از رسول خدا(ص) قدرت را به دست گیرد. به اندازه‌ای که جانشین رسول

خدا را کنار زند و بر رأس هرم قدرت جایگزین شود. چرا پس از حضرت رسول(ص) مردم دنبال حضرت علی (علیه السلام) نرفتند؟

در اثر نفوذ سازمان یهود، مردم کسان دیگری را نیز به موازات پیامبر(ص) قبول داشتند و گوش به اوامرشان می‌سپردند. به اندازه‌ای که با پیروی از آنان، از بیعت با علی(ع) سرباز زدند. حضرت زهرا(س) پس از پدر، آزارهای بسیار دید و در راه رسوا ساختن خط نفاق و دفاع از ولایت، به شهادت رسید. اما مردم زبان به اعتراض نگشودند و قاتلان هنوز بر قدرت بودند. این درحالی است که دیده بودند رسول‌الله(ص) بارها خم شده، دست فاطمه(س) را می‌بوسد و می‌گوید:

«فاطمه بضعة منی، من آذاها فقط آذانی یرضی الله لرضاها و یغضب لغضبها و هی سیده نساء العالمین» فاطمه پاره تن من است. هر که او را بیازارد، مرا آزرده است. رضایت خدا در خشنودی او و خشم خداوند در خشم اوست. او سرور زنان جهانیان است (الطبرسی، اعلام‌الوری، ج 1، 295).

نتیجه:

از آنچه گفته شد می‌توان فهمید که یهود برای مقابله با اسلام، عملیاتی را در سه مرحله زیر طراحی کردند:

1- تلاش برای جلوگیری از تولد پیامبر(ص)

2- ساختن استحکامات در مسیر حرکت حضرت به سوی بیت

المقدس

3- نفوذ در سازمان حکومتی پیامبر(ص)

یهودیان با پیش‌بینی اینکه ممکن است هریک از این سه مرحله به نتیجه مورد نظر نرسد، هر سه مرحله را با هم آغاز کردند و اگرچه نتوانستند از تولد پیامبر(ص) جلوگیری کنند، ولی با استفاده از استحکامات خود پیامبر را مجبور کردند که برای رسیدن به بیت المقدس هفت خان را طی کند و در خان ششم یعنی تبوک، حضرت را از حرکت بازداشت.

از طرف دیگر با زیرکی تمام، چنان به شخصیت‌پردازی پرداخت که مردم به موازات پیامبر، این شخصیت‌ها را هم قبول داشتند به قدری که

رسواسازی‌های پیامبر هم در مورد آنها کارگر نشد و در نهایت با ساخته شده دست خود، بعد از شهادت پیامبر تا راس قدرت پیش رفتند.^۷

پایان صهیونیسم

در سوره اسراء به پایان صهیونیسم اشاره شده است: یعنی در سوره بنی اسرائیل (نام دیگر اسراء) به پایان قوم بنی اسرائیل اشاره شده است:

وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَآئِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ
عُلُوًّا كَبِيرًا (اسراء ایه 4)

و در کتاب (تورات، یا در لوح محفوظ و کتاب تکوین الهی) خبر دادیم و چنین مقدر کردیم که شما بنی اسرائیل دو بار حتما در زمین فساد و خونریزی می کنید و تسلط و سرکشی سخت ظالمانه می یابید (یک بار به (قتل اشعیا و مخالفت ارمیا، و بار دیگر به قتل زکریا و یحیی

فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ
الدِّيَارِ ۚ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا (اسراء ایه 5)

پس چون وقت انتقام اول فرا رسد بندگان سخت جنگجو و نیرومند خود را (چون بخت النصر) بر شما برانگیزیم تا آنجا که در درون خانه‌های شما نیز جستجو کنند. و این وعده (انتقام خدا) حتمی است.

اینکه یهود دوبار در کره زمین فساد می کنند و خداوند هم مردان نیرومندی می فرستد تا آنها را سرکوب کنند و از بین ببرند از اخبار غیبی قران کریم است.

موضوع «نابودی اسرائیل» از جمله موضوعات مهمی است که پس از پیروزی انقلابی اسلامی ایران توسط امام خمینی(ره) به گفتمان اصلی نظام جمهوری اسلامی ایران و حتی جهان اسلام تبدیل شد و این گفتمان پس از امام راحل توسط رهبر معظم انقلاب ادامه یافت.

رهبر معظم انقلاب اسلامی در سخنرانی عمومی در هیجدهم شهریورماه سال 1394 در دیدار اقشار مختلف مردم با ایشان و در پاسخ به زیاده‌گویی سران رژیم صهیونیستی فرمودند: «بعد از اتمام این مذاکرات

هسته‌ای، شنیدم صهیونیست‌ها گفتند فعلاً با این مذاکراتی که شد، تا 25 سال از دغدغهی ایران آسوده‌ایم؛ بعد از 25 سال فکرش را میکنیم. بنده در جواب عرض میکنم اولاً شما 25 سال آینده را نخواهید دید. ان شاء الله تا 25 سال دیگر، به توفیق الهی و به فضل الهی چیزی به نام رژیم صهیونیستی در منطقه وجود نخواهد داشت؛ ثانیاً در همین مدّت هم روحیّهی اسلامی مبارز و حماسی و جهادی، یک لحظه صهیونیست‌ها را «راحت نخواهد گذاشت؛ این را بدانند

در آیاتی از سوره مبارکه اسراء چنین آمده است: «ما به بنی اسرائیل در کتاب تورات اعلام کردیم که دوبار در زمین، فساد خواهید کرد و برتری جویی بزرگی خواهید نمود؟ هنگامی که نخستین وعده فرا رسد، گروهی از بندگان پیکارجوی خود را بر ضدّ شما می‌انگیزیم (تا شما را سخت در هم کوبند؛ حتی برای به دست آوردن مجرمان)، خانه‌ها را جستجو می‌کنند و این وعده‌ای است قطعی؟ سپس شما را بر آنها چیره می‌کنیم و شما را به وسیله دارایی‌ها و فرزندان کمک می‌کنیم و نفرات شما را بیشتر قرار می‌دهیم؟ اگر نیکی کنید، به خودتان نیکی می‌کنید؛ و اگر بدی کنید باز هم به خود می‌کنید و هنگامی که وعده دوم فرا رسد،

آنچنان بر شما سخت خواهند گرفت که آثار غم و اندوه در صورت‌هایتان ظاهر می‌شود؛ داخل مسجد الاقصی می‌شوند همان گونه که بار اوّل وارد شدند؛ و آنچه را زیر سلطه خود می‌گیرند، درهم می‌کوبند»

امام صادق (علیه‌السّلام) در تفسیر «بندگان پیکارجوی خود را بر ضدّ شما می‌انگیزیم.» فرمودند: «آنان کسانی هستند که خداوند، قبل از ظهور قائم، آنها را برمی‌انگیزد و آنان، دشمنی از دشمنان آل پیامبر را فرا نمی‌خوانند مگر اینکه او را به قتل می‌رسانند»

عیاشی در تفسیر خود، از امام باقر (علیه‌السّلام) روایت کرده که حضرت، پس از تلاوت آیه «بعثنا علیکم عبداً لنا.» فرمودند: «او، قائم و یاران اویند» که دارای قوّت و نیروی زیادی هستند

از امام صادق (علیه‌السّلام) نقل شده که آن حضرت، آیه شریفه فوق را تلاوت فرمود؛ یکی از یاران عرض کرد: فدایت شوم! اینها چه کسانی هستند؟ حضرت سه مرتبه فرمود: «به خدا قسم! آنان اهل قم هستند»

از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که فرمودند: «قیامت برپا نمی‌شود، مگر آنکه بین مسلمانان و یهود، کارزاری رخ می‌دهد؛ به گونه‌ای که مسلمانان، همه آنها را به هلاکت می‌رسانند، تا جایی که اگر شخصی یهودی (محارب) در پشت صخره یا درخت، پنهان شود، آن سنگ و درخت به صدا درآید و گوید: ای مسلمان! این یهودی (محارب) است که در پناه من مخفی شده، او را هلاک کن»

از روایات یادشده به دست می‌آید که خداوند، به وسیله ایرانیان، زمینه ظهور را فراهم می‌کند و مقاومت یهود در برابر مسلمانان، در چند نوبت است که نابودی نهایی یهود، به دست حضرت مهدی (علیه السلام) است.

یکی از مهم ترین عوامل نابودی اسرائیل ریالوجود حزب الله است باید حزب الله شکل بگیرد و قوت شکل گیری و هیبت و هیمنه او به صورتی باشد که رهبر معظم انقلاب به آن اشاره فرمود و خداوند تصویر آن را در آیات 50 و 51 از سوره مدثر بیان فرموده است. در این آیات می‌فرماید «كَانَ لَهُمْ حُمْرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ؛ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ؛ گویی گورخرانی

رمیده‌اند که از شیر فرار می‌کنند.» حزب‌الله مانند شیری است که گورخران با دیدن او و یا شنیدن صدای غرش او به هم می‌ریزند و پا به فرار می‌گذارند و در حین فرار بسیاری از ایشان در زیر دست و پای خودشان هلاک می‌شوند و به نابودی‌شان منجر شود، چنان که خداوند در آیه دوم سوره حشر نیز به آن اشاره می‌کند. دورانی برپا شود که هیبت و عظمت حزب‌الله به قدری باشد که حتی بتوان نام آن مقطع از زمان را مقطع «قسوره» گذاشت.

همچنین شاید بتوان گفت اولین بروز حزب‌الله در ماجرای انقلاب اسلامی است. ماجرای اصلی هم از آیه 54 سوره مائده شروع شد. آنجا که خداوند فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر کس از شما از دین خود برگردد، به زودی خدا گروهی [دیگر] را می‌آورد که آنان را دوست می‌دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند. [اینان] با مؤمنان، فروتن،

[و] بر کافران سرفرازند. در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی‌ترسند. این فضل خداست. آن را به هر که بخواهد «می‌دهد، و خدا گشایشگر داناست

شاید مراد از این قومی که خداوند برای نصرت اسلام می‌فرستد یکی مردم ایران و یکی مبارزان غزه و حزب الله لبنان و انصار الله یمن باشند

چرا خداوند نابودی اسرائیل را مطرح می‌کند؟

در قرآن، واژه فساد به 6 قوم نسبت داده شده است و همگی را خداوند به شدت عقوبت و هلاک کرده است که عبارتند از: 1- قوم یأجوج و مأجوج 2- قوم ثمود 3- قوم لوط 4- قوم شعیب 5- قوم فرعون 6- قوم بنی اسرائیل؛ و فساد این قوم صرفاً یک پیشگویی نیست بلکه در تورات، خداوند حکمی بر آنها قضا می‌کند. این حکم الهی، در آیه چهارم سوره اسراء، با عبارت «لَتُفْسِدُنَ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ؛ در زمین دوبار فساد

می‌کنند» اعلام شده است. در این حکم، دو بار انجام فساد برای آنان مطرح شده است؛ بنابراین به استناد آیات پنجم و هفتم سوره مبارکه اسراء، فساد بنی اسرائیل یک «وعده» و به استناد آیه 5 نابودی آنها نیز همچنین است.

پس با این حساب خداوند دو وعده به بنی اسرائیل داده شده است. اولی به استناد: «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا» (اسراء، 5) و دومی به استناد: «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ» (اسراء، 7) ظاهر این دو آیه حاکی از وعده الهی به سرکوب فسادهاست و وعده خداوندی تخلف‌ناپذیر است: «وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا» ((اسراء، 5

اما اینکه چرا خداوند مسأله نابودی بنی اسرائیل را مطرح می‌کند باید گفت، همان طور که می‌دانیم خداوند برای حضرت موسی(ع) و هدایت بنی اسرائیل، کتاب فرستاد. «فرستادن کتاب»، وفای به همان وعده نیکویی است که خدا به پدران آنها یعنی به سرنشینان کشتی حضرت

نوح(ع) داده بود. هم‌چنین اجرای سنت الهی است که در امت‌های گذشته نیز جریان داشت. خداوند به استناد آیه دوم سوره اسراء به بنی‌اسرائیل امر کرد از هدایت پیروی کرده و غیر از خدا را وکیل قرار ندهید. ولی بنی‌اسرائیل به جای عمل کردن به آنچه از آنان انتظار می‌رفت که همان «اطاعت از امر خدا» و «شکور بودن» است، دست به کفران و عصیان زدند. پس طبیعی است که بر اساس قانون الهی دچار عقوبت شوند.

جنگ‌افروزی و فساد دو ویژگی قرآنی بنی‌اسرائیل

اما از سوی دیگر از آنان انتظار می‌رفت به تأسی از حضرت نوح(ع) که خدا او را در آیه سوم سوره اسراء «عبد شکور» نامیده است، آنان نیز مطیع و شکرگزار خداوند باشند. درحالی که به استناد آیه 64 سوره مبارکه مائده در خلال تاریخ پیوسته بنی‌اسرائیل دو کار انجام می‌دهند: «افروختن آتش جنگ‌ها» و «سعی در فساد در زمین». «... هر بار که آتشی برای پیکار برافروختند، خدا آن را خاموش ساخت. و در زمین

برای فساد می‌کوشند. و خدا مفسدان را دوست نمی‌دارد. (مائده، 64) در این آیه، عبارت «إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» و نیز فعل مضارع نشان از استمرار دارد. آنان پیوسته در فساد سعی می‌کنند. به تصریح آیه چهارم سوره اسراء اینطور آمده است: «و در کتاب آسمانی [شان] به فرزندان اسرائیل خبر دادیم که: «قطعاً دو بار در زمین فساد خواهید کرد، و قطعاً به سرکشی بسیار بزرگی بر خواهید خاست.» بنابراین بر این اساس از میان فسادهای مکرر، دو مرتبه از آن، مثال زدنی و بسیار شدید و فراگیر است.

به گونه‌ای که سراسر زمین را در بر می‌گیرد و سرانجام در پی دو فساد وسیع، خداوند آنها را به وسیله «عِبَاداً لَنَا أُولَىٰ بِأَسِّ شَدِيدٍ» سرکوب می‌کند. به تبع دو فساد فوق، خداوند نیز دو عکس‌العمل در قبال دو عمل آنها انجام می‌دهد: اول اینکه خدا وعده داده است که هر گاه آنان جنگ‌افروزی کنند، آتش جنگ‌شان را خاموش نماید: «كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ» (مائده، 64) دوم اینکه به خاطر سعی در فساد، خدا حبس را از آنها دریغ می‌کند: «وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يَجِبُ الْمُفْسِدِينَ» (مائده، 64) که در نهایت منجر به عذابشان می‌شود.

عبارت «کثیراً منهم؛ کثیری از ایشان» در آیه 64 سوره مائده، خبر از دو گروه شدن بنی اسرائیل دارد و بیانگر این است که تمام افراد این قوم دچار طغیان و کفر نمی شوند بلکه عده زیادی از آنها طغیان می کنند و در نتیجه مستوجب عذاب الهی می شوند و بخش دیگر همچنان مؤمن و پایبند به تعالیم حضرت موسی(ع) تا قیامت باقی خواهند ماند. البته در آیات دیگر همین سوره نیز این تقسیم بندی در مورد یهود وجود دارد. افراد مورد بحث ما در حقیقت افرادی با عقاید افراطی صهیونیستی هستند نه همه یهودیان.

❓❓ ثبات #نابودی_اسرائیل

بشارت #فروپاشی_اسرائیل در قرآن ❓

طبق آیات ابتدایی سوره مبارکه اسراء و همچنین سوره مبارکه  روم، بنی اسرائیل در #آخراالزمان و در سرزمین فلسطین، دو بار روی زمین #فساد میکنند (علاوه بر فساد بزرگ در صدر اسلام)، که در مرتبه‌ی اول توسط بندگان صالح خداوند #تنبیه شده و سرکوب می‌گردند. خداوند مهلت دوباره‌ای به آنها می‌دهد که شاید بازگردند. اما دوباره فساد دوم را رقم می‌زنند و این بار، با #ظهور_امام_زمان، سرکوب نهایی می‌گردند و از بین خواهند رفت.

مرور آیات ۴ تا ۷ سوره مبارکه اسراء ❓

دو بار فساد #یهود_مفسد اشغالگر ❓

سرکوب اول یهود توسط مردم #ایران ❓

فساد مجدد پس از سرکوب نخست [?]

سرکوب دوم و نهایی، پس از #ظهور [?]

سرکوب اول: قبل از #ظهور امام در #مرحله_سیوف در فرآیند [?]

#آتش_مشرق و در واقع حدفاصل بین #خسف_حرستا سوریه و

#خروج_سفیانی از مرز #اردن که ظاهراً فاصله بسیار اندکی بین این دو

رخداد است.

سرکوب دوم و نهایی: بعد از ظهور #امام_مهدی علیه‌السلام و با [?]

شکست لشگر #سفیانی و سپس فتح #دمشق سوریه و #آزادی_قدس به

رهبری ایشان و فرماندهی ایرانی‌ها و سربازان لشگر خراسانی و یمانیون

وبگاه شبکه المیادین گزارش داد

شهرک نشینان صهیونیست: اسرائیل 25 سال آینده را نخواهد دید

گروه سیاست / آینده اسرائیل چگونه است؟ سؤالی حیاتی که شهرک نشینان مهاجر برای پاسخ به آن امیدی ندارند. دولت یهودی که تئودور هرتزل در کتاب دولت یهود تئوری پردازی کرده بود اکنون در سرایشی سقوط قرار گرفته است. شهرک نشینان با وعده وعیدهای مذهبی و سیاسی به فلسطین مهاجرت کردند و به دنبال تحقق آرمان داده شده در کتاب دولت یهود بودند، اما دولت وعده داده شده روی خونهای ریخته شده فلسطینیان بنا شد. این دولت اکنون دوره‌های مختلف خود را سپری کرده و به مرحله پایانی خود رسیده است. این مرحله پایانی به اذعان شهرک نشینان مهاجر در 25 سال آینده محقق خواهد شد و اسرائیل فرو خواهد پاشید.

طبق گزارش وبگاه شبکه المیادین، بر اساس نتایج یک نظرسنجی که توسط ائتلاف جنبش‌های جوانان در رژیم اشغالگر انجام و توسط شبکه ۱۲ اسرائیل گزارش شد، یک سوم از جمعیت جوان اسرائیلی‌ها تمایلی به خدمت سربازی ندارند. این شبکه اسرائیلی داده‌های به دست آمده را «خطرناک و دلخراش» توصیف کرد. «آمنون آبروموویت» تحلیلگر مسائل سیاسی در شبکه ۱۲ عبری، در این باره گفت: «صحبت کردن در مورد کسی که خود را می‌بیند که هویت اصلی او از هویت اسرائیلی و زبان عبری تشکیل شده است، می‌تواند دلخراش باشد. تمام بحث‌های سیاسی در اسرائیل یک موضوع و الگوی عملی گمراه کننده است. آبروموویت با بیان اینکه یک سوم از جوانان اسرائیلی نمی‌دانند چه کسی «اسحاق رابین» را کشته است، ادامه داد: «بدتر از آن، این است که یک سوم از جوانان تمایلی به خدمت سربازی ندارند و خطرناک‌تر این است که یک سوم شهرک نشینان باور ندارند که «اسرائیل» پس از ۲۵ سال وجود داشته باشد».

این در حالی است که پیش تر روزنامه عبری زبان «اسرائیل هیوم» ضمن اشاره به اینکه «افزایش نگران کننده‌ای در تعداد اسرائیلی‌های فراری از خدمت سربازی وجود دارد، تأکید کرده بود: «گویی اسرائیل دیگر جایی «برای زندگی نیست

نفتالی بنت نخست‌وزیر سابق اسرائیل در پیامی که در خرداد ماه سال جاری در شبکه اجتماعی پخش شد، می‌گوید: «کشور ما قبلاً دو بار به دلیل درگیری‌های داخلی متلاشی شد؛ اولی زمانی که 80 ساله بود و دومی در 77 سالگی. ما اکنون در دوره سوم به سر می‌بریم و به دهه هشتم نزدیک می‌شویم. همه ما در برابر یک آزمون واقعی قرار داریم. آیا می‌توانیم کشورمان را حفظ کنیم؟

ایهود باراک نخست‌وزیر اسبق رژیم صهیونیستی هم نسبت به آینده این رژیم هشدار می‌دهد. وی در گفت‌وگو با روزنامه عبری زبان «یدیעות آحارانوت» از نگرانی خود درباره نابودی این رژیم خبر داد و گفت که در تاریخ، هیچ حکومت یهودی بیش از 80 سال عمر نکرده مگر در دو مورد استثنا. به نقل از یدیעות آحارانوت، ایهود باراک در این خصوص

گفت: «در طول تاریخ یهودیت، حکومت یهودیان بیش از 80 سال عمر نکرده مگر در دو دوران: دوران پادشاهی داوود و دوران حشمونیان که»
«در هر دو دوره نیز دهه هشتم سرآغاز تجزیه آنها بوده است

بنیامین نتانیاو نخست‌وزیر سابق رژیم صهیونیستی هم از جمله افرادی است که درخصوص زوال این رژیم ابراز نگرانی کرده بود. او در تاریخ نهم اکتبر 2017 در جشن «سوکوت» یهودیان گفته بود: «تمامی تلاش خود را برای اینکه اسرائیل صدمین سالروز تأسیسش را ببیند به کار خواهم گرفت، اما این یک امر حتمی نیست. تاریخ به ما یاد داده که حکومت مردم یهود بیش از هشتاد سال تاکنون دوام نیاورده است که مربوط به دوره حشمونیان است.» یووال دیسکین رئیس سابق شاباک هم در این باره گفته است: «اسرائیل برای نسل آینده باقی نخواهد ماند.» این فقط محدود به مقامات اسرائیلی نیست. دونالد ترامپ رئیس جمهور سابق امریکا هم معتقد است اسرائیل از بین خواهد رفت. روزنامه نگاران، نویسندگان و اندیشمندان صهیونیستی هم نگرانی مشابهی را در این باره ابراز کرده‌اند. «شائول آریلی» ژنرال ذخیره ارتش اسرائیل گفته است: «اسرائیل در امر تحقق رؤیای صهیونیست‌ها شکست خورده است

و در مسیر از دست دادن آن است.» «آری شاویت» خبرنگار اسرائیلی هم می‌گوید: «اسرائیل نفس‌های آخر را می‌کشد.» «جدعون لیوی» نویسنده صهیونیستی هم گفته است: «کسی نمی‌تواند فرایند نابودی داخلی اسرائیل را متوقف کند. این بیماری سرطانی به مراحل آخر خود رسیده و هیچ راهی برای درمان آن نیست.» «بنی موریس» مورخ اسرائیلی هم در این باره تأکید کرده است: «خورشید اسرائیل بزودی غروب می‌کند و شاهد انحلال و فرو رفتن آن در گل ولای خواهیم بود. در سال‌های آینده اعراب و مسلمانان پیروز خواهند شد و یهود به اقلیتی در این سرزمین تبدیل خواهد شد که یا فرار می‌کند یا کشته می‌شود»⁸

⁸ <https://old.irannewspaper.ir/newspaper/item/632305/%D8%B4%D9%87%D8%B1%DA%A9-%D9%86%D8%B4%DB%8C%D9%86%D8%A7%D9%86-%D8%B5%D9%87%DB%8C%D9%88%D9%86%DB%8C%D8%B3%D8%AA---%D8%A7%D8%B3%D8%B1%D8%A7%D8%A6%DB%8C%D9%84--25-%D8%B3%D8%A7%D9%84-%D8%A2%DB%8C%D9%86%D8%AF%D9%87-%D8%B1%D8%A7-%D9%86%D8%AE%D9%88%D8%A7%D9%87%D8%AF-%D8%AF%DB%8C%D8%AF>

عملیات طوفان الاقصی کمر صهیونیست ها را شکست!

شکست بزرگ بعد از طوفان الاقصی

عملیات فلسطینی طوفان الاقصی به خودی خود تاثیرات منفی گسترده‌ای در جامعه صهیونیستی برجای گذاشت و آثار این شکست در بخش‌های مختلف جامعه صهیونیستی قابل بررسی است

1- شکست فاحش اطلاعاتی و امنیتی: دستگاه‌های امنیت داخلی (شین بت یا شاباک) و امنیت خارجی (موساد) به عنوان بازوهای اطلاعاتی رژیم صهیونیستی به شمار می‌روند، اما هیچکدام از این نهادها نتوانسته بودند عملیات نیروهای فلسطینی را پیش بینی کنند. این در حالی است که صهیونیست ها سال هاست به تشکیلات اطلاعاتی و امنیتی خود می‌بالند و فخرِ آن ها را به جهان و حتی کشورهای غربی می‌فروشنند. «افراییم هالوی»، رئیس سابق موساد یک روز پس از طوفان الاقصی اعتراف کرد که تل آویو در برابر حملات حماس غافلگیر شد. او به خبرگزاری

آمریکایی سی ان ان گفته است: «ما به هیچ وجه هیچ هشدارى نداشتیم و عبور اعضاى حماس از مرز غزه کاملاً غافلگیرکننده بود، ما اطلاعاتى نداشتیم که حماس این توانایی را داشته باشد».

2-عجز ارتش پر ادعا: طوفان الاقصی نه فقط نماد شکست دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی شد، بلکه فراتر از آن نماد شکست نظامیان و نیروی ارتش پر ادعای رژیم صهیونیستی شد. ارتش رژیم صهیونیستی دارای بیش از ۱۷۵ هزار نیروی نظامی تمام وقت و ثابت و نیم میلیون نیروی ذخیره است، اما در عرض چند ساعت در برابر حمله چند صد نفری حماس در مرز غزه یک شکست تاریخی متحمل شد. بنیاد تحقیقاتی آبرزور مستقر در هند در تحلیلی نوشته است: «طی چند دهه گذشته، ارتش رژیم صهیونیستی میلیاردها دلار برای دیجیتالی کردن و ارتقای فناوری قابلیت‌های خود سرمایه‌گذاری کرده است. استفاده گسترده از حسگرها، دوربین‌ها، پهپادها و هوش مصنوعی در سیستم‌های تسلیحاتی خود از برنامه‌های ارتش اسرائیل بوده است. با این حال، این مزیت فنی».

«ظاهری ارتش، ضعف‌های خود را در هفتم اکتبر آشکار کرد

3- ناکامی در سیاست خارجی: تا چند روز قبل از عملیات طوفان الاقصی، صهیونیست ها سرگرم مذاکرات پشت پرده برای عادی سازی روابط با برخی کشورهای عربی سازشکار بودند، اما طوفان الاقصی همه این برنامه ها را بهم ریخت و مذاکرات عادی سازی را به محاق برد. دولت عربستان هم به صراحت از تعلیق تمامی مذاکرات با رژیم اشغال گر قدس در عادی سازی روابط خبر داده است.

4- سقوط اقتصاد اسرائیل: عملیات طوفان الاقصی و کارزار نظامی وحشیانه صهیونیست ها علیه نوار غزه، یک شکست و ناکامی بزرگ را برای اقتصاد رژیم اشغال گر قدس نیز رقم زده است. بر اساس آمارهای رسمی تل آویو، این رژیم از ابتدای وقوع عملیات طوفان الاقصی تا به امروز، متحمل چیزی در حدود ۲ میلیارد دلار خسارت و زیان مالی شده است. همچنین تشدید فضای ناامنی در معادلات اقتصادی و ایجاد اختلال گسترده در شبکه ها و زنجیره های تدارکاتی این رژیم و فرار سرمایه های داخلی و خارجی از اراضی اشغالی و فرار شهروندان صهیونیست از

محیط کسب و کار و فعالیت اقتصادی از دیگر آثار زیان بار اقتصادی
طوفان الاقصی برای رژیم صهیونیستی است^۹

^۹ <https://www.hamshahrionline.ir/news/810849/%D8%AF%D9%88%D9%85%DB%8C%D9%86%D9%88%DB%8C-%D8%B4%DA%A9%D8%B3%D8%AA-%D8%B5%D9%87%DB%8C%D9%88%D9%86%DB%8C%D8%B3%D8%AA-%D9%87%D8%A7-%D9%86%DA%AF%D8%A7%D9%87%DB%8C-%D8%A8%D9%87-%DA%A9%D8%A7%D8%B1%D9%86%D8%A7%D9%85%D9%87-%D9%86%D8%A7%DA%A9%D8%A7%D9%85%DB%8C-%D9%87%D8%A7%DB%8C-%D8%AA%D9%84-%D8%A2%D9%88%DB%8C%D9%88>